بیمن خالق جہان رنگین فرمای گل و ریحان

نسخہ ہذا مولفہ قادر خان المتخلص منشی ساکن بیدر الموسوم

تاریخ قطب شاہی

حیدرآباد دکن سنہ ۱۳۰۶ ہجری

باہتمام سید برہان الدین احمد
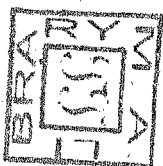
در مطبع برہانیہ محاذی مکان نواب مکرم الدولہ بہادر واقع حیدرآباد دکن طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ودود و درود نامحدود بر العاقبت محمود صلی الله و آله و صحابه اجمعین
امابعد آنکه هیچمدان امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی تخلص ساکن بیدر
که کتابهای تواریخ هند و دکن فراهم وارد مجملی ازآن موسوم تواریخ فرخنده
مشتمل کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد مشتمل بر سه تفریق در سنه ۱۲۴۵
بقلم می آرد کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد اول بست و دو سرکار
سرکار محمد نگر عرف گولکنده سرکار بهونگیر سرکار دیورکنده سرکار میدک سرکار
نلگنده سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کوئل کنده سرکار گهنپوره سرکار
ایلگندل سرکار آرام گیر سرکار کهمم مٹ سرکار ورنگل سرکار مرتضی نگر سرکار
مصطفی نگر سرکار مچهلی بندر پٹن سرکار راجبندری سرکار نظام پٹن سرکار
بکان الماس سرکار چاکه تفریق دوم کرناٹک حیدرآباد که بست و یک سرکار
دارد و هر دو قسمت بالاگهاٹ ... گهاٹ که اما بالاگهاٹ پنج سرکار دارد
سرکار سدهوٹ سرکار کو ... سرکار کهمم سرکار گنجی کوٹه سرکار گوٹی
سویم پایان گهاٹ که شانز ... یادگیر سرکار تلنگانه سرکار پالم سرکار
کوٹه سرکار دیلور سرکار ... سرکار چنگل پیٹ سرکار ترچناپلی سرکار
بیجانگر سرکار دو روارته ... ی سرکار چندرگیری در باستانی زبانی
قلعه گولکنده را پانگل نام بو ... ن گول کنده موسوم گشت و عصر سلاطین

قطب

قطب شاه تاشش قلعه محمد نگر شد در ابتدای سابق قلعه خورد بر کوهچه بود
بعدازان در عصر سلطان قلی قطب شاه بهر گردان فصیل دیگر وسیع و رفیع
بنا کرده در عصر سلطان عبدالله قطب شاه در حواشی کوهچه دیگر فصیل مرتفع تیار شده
شامل بقلعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد بفاصله
کردهی قلعه در سنه ۹۹۸ هجری بمیدان سبزه زار بنا کرده سکنای قلعه در آن
آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شد اما در تواریخ فرشته نوشته
که محمد قلی قطب شاه در اوایل بر بهاگمتی نام طوائف که تعشق داشت بنام آن
نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعده هفده سال ازان نام پشیمان شده
بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردانیدند
چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی نهصد و نود دیگر هست سال
محمد قلی شاه فرخنده فال ❊ بنا بلده حیدرآباد کرد -
جهانی چه گل در وی آباد کرد ❊ شهرپناه را مبارزخان بنا نهاده
بسبب برهمی خان مذکور هم کار مانده بود پس ازان نواب مغفرت مآب
نظام الملک آصف جاه علیه الرحمة والرضوان باتمام رسانیده مرتب فرمودند
ذکر سلاطین قطب شاهیه اولا ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بڑی ملک که
نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعدازان بادشاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
بغایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
آورده مجملی ازان بر صفحه اعلان می نگارد نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده الوند بن اسکندر بن قرا یوسف بن قرا محمد
بن امیر قرا یورش بن قرا منظور قرا هم پیرم بن قرا یورش بن امیرزاده

که سلسلهٔ او بلقب ناغرخان بن یافث بن حضرت نوح علیه السلام میرسد از
اقربای میرزا جهان شاه است اباً عن جدٍ سلطنت حصهٔ همدان می کرد و قوم
او قراقینلو است پس سلطان قلی در عهد طفلی با عموی خود الله قلی با چند راس
اسپان سوداگری اراده رسیدن دکن نمود در اثنای راه چون بدار العباده
سرور رسید بملاقات حضرت نور الدین نعمت الله نامی قدس سره شرف
اندوز گردید آنحضرت بکمال الطاف فرمودند که طرفی از بلاد دکن زیر فرمان
تو خواهد آمد پس دست مبارک خود بر پشت و کتف سلطان قلی مالیده چند
اشرفی از زیر سجاده برآورده به سلطان قلی داده فرمودند که این فتوح
اول است پس فاتحه خوانده رخصت فرمودند سلطان قلی و عم او بطی
منازل دار السلطنه بیدر رسیدند و بوساطت امرا بشرف ملازمت بادشاه
دکن بهمن نژاد سلطان محمود بهمنی مشرف گشتند و تحف و هدایا گذرانیدند
و بخلعت های نقدی سرفراز شدند بادشاه بهمن برای فرود آنها حویلی عمده
در بلده بیدر عنایت فرمود آنها بعد چندی چون عم او الله قلی اراده معاودت
بوطن مالوف نموده بجناب سلطان طلب رخصت نمود سلطان فرمود که خود
میروی مختاری اما برادر زاده تو سلطان قلی را نزد من بگذاری که پرورش
او نموده بمراتب ارجمند فایز خواهم گردانید سلطان قلی راضی شده ماند
و تربیت دربار بادشاهی علم و ادب بیاموخت و در چند سال سواد فارسی
پیدا کرد خواتین محل بادشاهی از دست او حساب های نویسانیدند و رشد
سلطان قلی در محلات شده مورد مراحم بیگمان گردید هنگامیکه خطوط
اخبار از ملک تلنگانه رسید که زمینداران مرد پیشه نواح سر بفساد برداشته اند
بادشاه خواست که شخصی را با جمعیت و خزانه داران ملک فرستد سلطان قلی

باستصواب خواتین محل عرض کنانید که اگر پادشاه از راه عنایت این بنده را
بران ملک روانه فرمایند و افواج به بندوبست مفسدان آن نواحی پردازم
سلطان خوشنود شده او را بران کار مرخص فرمود سلطان قلی با یکصد
سواران همراهی خود روانه ملک تلنگانه گردید به تنبیه بعضی مفسدان پرداخته
پیشکش رفته سپاه جدید نوکر داشته فوجی عظیم هم رسانید همین طور بر متمردان
آن نواحی تاخت آورده به لشکر بسیار بهم رسانید بعد سالی با خزاین و تحایف
بسیار بخدمت سلطان حاضر گردیده مال و تحایف و خزاین مذکور بنظر
گذرانیده بمراحم بیکران و خطاب خواص خان سرفراز شد و جاگیر ارکی و کونڈگل
یافت پس بخدمت سلطان کارهای نمایان و خدمت شایسته بجا آورده
روز بروز میکرد تا آنکه قطب الملک دکهنی طرفدار تلنگ فوت کرد سلطان قلی
بخطاب قطب الملک و طرفداری ملک تلنگ سرفراز گردید و به مدت چند
سال بحکومت آنجا بسر برد و چون سلطان بهمنی در سنه ۹۱۲ هجری درگذشت
و تخت گاه بیدر با ختیار نیز پذیرفت هر یکی از طرفداران اطراف دم خودسری
و استقلال زدند پادشاه شدند قطب الملک نیز در بلده گولکنده در سنه ۹۱۵
هجری بتخت سلطنت تلنگانه به نشست و در بنائی قلعه گولکنده و حصارات و عمارات
آنجا پرداخته باندک روزی باتمام رسانید و در آنجا مسجد جامع بنا فرمود
پس ازان استقلال تمام بهم رسانیده تمام ملک تلنگانه را سرحد دریای
شور از زمینداران و متمردشیگان بگرفت و با اهتمام مچهلی پور را و قلعه کولاس
تا نراین کهیڑ و قلعه سیدک وغیره بدست آورده و مدت مدید سلطنت تلنگ نمود
تا آنکه ضعیف تر شد جمشید خان پسرش و درازروی ریش سفید کرده بود
و از طول عمر پدر رنجیده میر محمود همدانی را بر قتل او مامور کرده تا آنکه سلطان

روزی در مسجد جامع قلعه گولکنده برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
در آن وقت غیر از چند خدمتگار بخدمت سلطان نبود میر محمود همدانی فرصت
یافته بر تن آن شهریار به خشت و تیشه زخم زده بدرجه شهادت رسانید پس
آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محدثات او بود برده مدفون ساختند
این واقعه بروز دوشنبه دویم جمادی الثانی سنه ۹۵۰ هجری رو نمود ایام سلطنت
او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه
بن سلطان قلی قطب شاه شهید نور الله مرقده چون ستم رسانی میر محمود همدانی
چنین نمک حرامی کرد فی الفور شاهزاده جمشید خان که بغیر مسوده پدر بزرگوار
در قلعه محبوس بود شتافته بند از پای او بر آورده باستقلال باتفاق
بعضی از اهل فتنه بر حویلی ملک زاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم
بود رفته میل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از ان شهزاده
جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بند و بست ممالک و ترتیب سپاه
استمالت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
پس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر کهتر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
فرمان طلب بنام او بجانب دیورکنده که بنابر دفع کید رعایا و بنابر
مصلحت پدرش سلطان شهید مکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
آگاه گشته با مخصوصان خود عزیمت محمدآباد بیدر نموده ملک امیر برید باعزاز
و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراهم آورده در
صورت امداد و اعانت شاهزاده ابراهیم اراده تسخیر تلنگانه نموده و بجانب
گولکنده لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متفحص گردیده مشغول

جنگ و جدال گردید ملکت امیر برید مع برادر خود خان جهان برید سور چال
پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود درین اثنا شاه طاهر برهان
نظام شاه را با مداد جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنده نمود و نظام شاه
در اثنای راه نوردی بکوهیر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم با آب و گل
تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید باستماع این خبر از محاصره قلعه
گول کنده برخاسته از راه اڈکی روانه بیدر گردید در اثنای راه از شهزاده
ابراهیم درخواست اسپ و فیل او که بهتر بود نمود شهزاده ابراهیم از ملک برید
برنجیده روانه بیجانگر گردید رام راج والی بیجانگر آن شهزاده را باعزاز
و احترام طلبیده نزد خود داشت شهزاده چند سال درانجا بوده بعد چندی
بپشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سرطان منه دار شد و از سموم آن حرارت
گل وجودش پژمردگی پذیرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و روز بروز آثار
ضعف بر مزاج او غالب شد هر چند اطبا بمعالجه او پرداختند سود مند نیامد
پس در سنه ۹۵۷ هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده در جوار
خطیره سلطان قلی قطب شاه والد بزرگوار خود مدفون گشت مدت سلطنت جمشید
قطب شاه هفت سال و کسری بود آن خسرو جنت مکان بانواع فضایل
و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر میگفت این ابیات از اشعار اوست رباعی

ای بتو ختم ملک زیبائی — کار عاشق تو یافت بالائی
کاکل و چین زلف و خال لبت — هر یکی در کمال رعنائی

رباعی

ای لب لعل بتان باده حرامست مرا — لب میگون تو بس ساغر جام است مرا
با سر زلف تو سودای سیاهی دارم — ایمنا چه سود است که با زلف تو خوش شامست مرا

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه بن جمشید قطب شاه چون امرا و وزرا از مراسم تعزیت
فارغ شده پسر بزرگ جمشید قطب شاه الموسوم سبحان قلی را که بعمر هفت سالگی
هم نرسیده بود به سریر سلطنت نشانده نذر تهنیت گذرانیدند و او چون بنسبت
خورد سالگی بمهمات سلطنت پرداختن نمیتوانست زوجه ملک مغفور بصلاح امرا
خواست که سیف خان عین الملک را که پیشتر به سببی از بادشاه رنجیده به احمد
نگر رفته بود طلب داشته منصب وکالت و پیشوائی را باو مفوض فرماید بنا بران
خطوط طلب نزد نامبرده به احمدنگر فرستاد و جگدیو راو چنان صلاح دید که سبحان
قلی طفل است بهتر آنکه شاهزاده دولت خان بن سبحان قلی را به سلطنت
پردازیم و بجز ایشان جگپت راو باو هم داستان نشدند لهذا جگدیو راو
خایف شده با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت گولکنده بجانب بهونگیر
که شاهزاده دولت قلی در انجا مقید بود شتافته نایک واڑیان و بیابانیان
انجا را از خود ساخته شهزاده را از قید خلاص گردانیده بر تخت نشانده اکثر قلاع و
بقاع را متصرف شد چون سیف خان عین الملک به گولکنده رسید حسب الامر
شهزاده سبحان قلی امورات سلطنت را پیش خود گرفته در مهام ملک و مال
استقلال تمام یافته در صدد مدافعه جگدیو راو گردید چون مشار الیهما این
معنی آگاه شدند رسولان با تحف و هدایای بخدمت تفتخان که رکن رکین
سلطنت عماد شاهیه برار فرستاده بود استدعای اعانت نمودند او با لشکر
فراوان از جای خود حرکت نموده در قصبه سنکرم تلاقی عساکرین دست
داد جنگ عظیم شد آخر الامر سیف خان عین الملک بجلاوت غالب آمده تعاقب
انها نموده جمع اثاثه سلطنت آنها بدست آورده شهزاده دولت قلی و جگدیو راو
گریزان شده خود را بقلعه بهونگیر رسانید عین الملک محاصره آن قلعه مدت یکماه

نایرهٔ جدال وقتال اشتعال داشت آخر شاهزاده دولت قلی و جگدیوراو عاجز شده
صلح کردند و این جگدیوراو در اصل نایکواڑی کمینه بود در عهد جمشید قطب شاه
کارهای نمایان کرد و خصوص در سفر کوئلاس قریب قصبهٔ مذکور قلعه با هتمام او تیار
شده یعنی قلعهٔ کوئلاس را احداث نموده تهانهٔ قطب شاه دران داشته تا نراین
کهیڑه وغیرها دست تصرف قطب شاه رسانید القصه جگدیوراو عاجز شده بهونگیر
به عین الملک سپرد و عین الملک درون قلعه رفته شاهزاده دولت قلی را دران قلعه
محبوس کرد و جگدیوراو همراه خود مقید گرفته بقلعهٔ گولکنده معاودت نمود ازین
فتح غرور و تکبر عین الملک از حد گذشت و استقلال تمام بهم رسانید و جمع امرا را
بید خل ساخته ارکان دولت از وی متفرق گردیده در تدابیر آن شدند
که شاهزادهٔ ابراهیم را از بیجانگر طلب داشته بسلطنت پردازند پس عرایض متواتر
ارسال خدمتش نمودند سید حاجی خان و خان اعظم که از مقربان او بودند بتحریر
و ترغیب این معنی پرداختند شاهزاده ابراهیم برین امر راضی شده برامراج
ظاهر کرد رامراج که آن شاهزاده را از حد عزیز داشت گفت که لشکر برای کمک
ستین میسازم سید حاجی خان و خان اعظم گفتند که شاهزاده جوان بخت را امداد
کسی مطلوب نیست و کمک دیگری موجب خلل سلطنت است پس شاهزاده
از آنجا مرخص شده راهی بسمت قلعه گولکنده گردید و در راه به نگهداشت سپاه
پرداخته چون بظاهر قلعهٔ پانگل رسید اخبار قدومش باکناف ممالک محروسه
گشت هر روز امرا اشرف و اعیان قطب شاهی بشرف بساط بوسی مستسعد
می گردیدند چنانکه سه هزار سوار و پنجهزار پیاده خونخوار فراهم آمدند دران اثنا
قاصدی از جانب نایک واڑیان کوئلکنده رسیده بعرض رسانید که اگر پادشاه
عالیات بدینصوب توجه نماید قلعه را تسلیم بندگان درگاه نمائیم ابراهیم قطب شاه

متوجهه گولکنده گردید چون نزدیک رسید نایک واڑیان آن قلعه باپیش
کش نمایان بفر بساط برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید
پس ازآن بسیاری از اعیان وارکان دولت قطب شاهی از گولکنده آمده
حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک باستماع
اینمعنی متفکر گشته اکثر امرا مثل مجیر خان و جگپت راو و حاجی خان سرنوبت
را بدار السلطنت گولکنده و اشته خود به بعض سرداران مثل خداوند خان
حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قیولخان و سمرخان و تاج خان
بعزم رزم بادشاه قطع منازل نموده بقلعه گهن پوره رسید درین اثنا جگدیو را
بموجب حکم عین الملک در گولکنده محبوس بود از نایک واڑیان قلعه در ساخته
بهوای شاهزاده ابراهیم تحریص و ترغیب نمود همدران اثنا فرمان شاهزاده
موصوف بنام نایک واڑیان مذکور نیز صادر شد نایک واڑیان بمجرد مطالعه
فرمان متفق گشته جگدیو راو را از قید نجات داده از راه دولت خواهی بست و بند
قلعه گولکنده پرداختند و جگپت راو را که خیر خواه عین الملک بود گرفته
بجای جگدیو راو محبوس گردانیدند و بمنزل مجیر خان و اخلاص خان و حاجی خان
شتافته همه را بقتل رسانیده سرهای ایشان را بر نیزه کرده گرد شهر گردانیدند
و شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزانه و اسباب را ضبط نموده
در ساعت عرضداشتی بجناب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای حرام
خواران بمصحوب امین خان منشی روانه درگاه نمودند عین الملک باستماع اینمعنی
متوهم گشته عرضداشت مشتمل بر استدعای عفو جرایم و طلب قولنامه و امان نزد
سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد بادشاه نیز داخته فرمود که بعد رسیدن
بدار السلطنت گولکنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید درین اثنا امین خان

منشی با سرپاے خرام خوران و عریضه نایک واریان رسیده بخلعت ہاے فاخره
و عنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خایف گشته بسیاری از اثاثه
سلطنت را برداشته با پنجهزار سوار و چندی امرا از نامدار بدر رفته از راه کوهلاس
بسرحد ممالک محروسه بدر رفت ابراهیم قطب شاه بساعت ممتاز داخل قلعه گولکنڈه
گشته بر تخت سلطنت متمکن گردید مدت سلطنت سبحان قلی چند ماه بود ذکر
سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه بروز دوشنبه
دوازدهم ماه رجب سنه ۹۵۷ هجری بر سریر سلطنت جلوس فرمود و جمع امرا
بخلاع و نوازشها سرفراز شدند مجالس شاهانه ترتیب یافت شعرای فصیح زبان در
اشعار موزون و قصاید خوش مضمون و تاریخها گذرانیده بنوازشات بادشاهی
سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بنظم مهمات سلطنت پرداخته چنان بندوبست
نمود که دزد و حرامی را در ممالک محروسه او دخل نماند و روز بروز اسباب شکوه
دولت شاهی در ترقی و تزاید شد بعد چندی ابراهیم قطب شاه بامداد حسین
نظام شاه روانه گلبرگه شده آن قلعه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
بیجاپور رام راج را بکمک خود خواسته و او از بیجانگر با لشکر انبوه روانه شد
بعد مقابله طرفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خودها بصلح انجامید هر یکی
بمستقر خلافت خودها مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدار السلطنت
گولکنڈه فایز گردید بعد چند سال عادل شاه و نظام شاه بمخالفت رو داد علی
عادل شاه اراده تسخیر احمدنگر نمود ابراهیم قطب شاه و رام راج والی بیجانگر
را بکمک خود استدعا نموده پس هر سه بادشاه به احمدنگر رسیدند چون
رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت آنها نیاورده
قلعه احمدنگر با اسباب جنگ به تعلقدار خود بخشیده بیرون قلعه بهر جانب در تک

و وماند لشکریان رام راج در غارتگری نواح احمدنگر قاصر نشدند که شرح آن
تواند کرد آخرالامر حسین نظام شاه آنها را بصلح بازگردانید ابراهیم قطب شاه
به گول کنده رسید بعد چندی مصطفی خان را بنابر تسخیر گونڈویرو و کونڈپلی
و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
تا سرحد دریای شور تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
گول کنده متوجه شده آن قلعه را باستحکام کلی تیار کنانید و درون حصار حویلی‌ها
و دوکانها با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را بکمک خود
طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه در سلک
علی عادل شاه درآید القصه چون شادی مذکور بانصرام رسید هر چهار بادشاه
بظاهر قلعه شولاپور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج راهی شدند رام راج
برین معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و دو هزار فیل و یکهزار ضرب
توپ آمده از طرف ندی کشنا فرود آمد سلاطین اسلام با یک لک پنجاه هزار
سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
شکست یافت اسیر و دستگیر شده بقتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر
او بقتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی ملک رام راج در تصرف
سلاطین اسلام آمد این واقعه روز جمعه بستم ماه جمادی الثانی سنه ۹۵۲ هجری رو نمود
از همان تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
خود مراجعت نمودند در سنه ۹۷۳ هجری در بهار اول روز جمعه چهارم شهر
رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنده فرزندی متولد شد
نامش محمد قلی نهادند القصه علی ابراهیم قطب شاه از راجبندری و قاسم کوته

تا سر حد دریای شور تمامی طرف مغرب و تیرت محیط شده دایره مملکت او
وسیع گردید و از تعمیرات او از بقاع عمارات و بقاع و احداث بساتین اطراف
گولکنده و عمارات اندرون قلعه و همچنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن
دلگشا و دوازده امام تالاب ابراهیم پٹن و معموره ابراهیم پٹن که بنام خود احداث
نموده بود و تالاب کنگره و کتوه بدویل و کالا چبوتره گولکنده و مساجد
مدارس و عمارات عالیمقام که باهتمام السلطان والامقام تیار شده تالاب
حسین ساغر که خاقان زمان زبان دو لکهه هون صرف حفر و سد آن شود
و سدی از گچ و سنگ بطول یک فرسخ و بارتفاع و بعرض پنجاه ذرعه بر کنار آن
دریاچه بسته و تالاب مذکور باهتمام حضرت حسین شاه ولی قدس سره باهتمام سید
لهذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشهور گردید گویند که خاقان زمان وقتیکه
به گلبرگه تشریف برده حسین شاه ولی بملازمت سلطان رسیده بدار السلطنت
گولکنده تشریف آورده بمصاهرت سلطان بمرتبه امارت ترقی نمود نسب
نامه آنحضرت اینست حسین شاه ولی قدس سره بن اسد الله بن سید صفی الله
ثانی بن سید اسد الله بن سید عسکر الله بن سید صفی الله دکن سنگ بن سید محمد اکبر
حسینی بن حضرت خواجه بنده نواز حسینی قدس سره در عصر سلطان جمیع اهل فضل
و هنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمده در بلده گولکنده ساکن شدند
و هر یکی از فیض احسان او ذله ناسیر بودند و اهل فضل و علوم مجلس او حاضر
شده بمباحثه علوم می پرداختند و آن سلطان مردی بود شجاع و مشهور سپاه
پرور و عادل و معامله فهم از اخبار طبقات ایام باخبر بود و از رعب او بحدی
بود که اگر پیرزالی طشت زر بر سر گرفته تنها از گولکنده تا تلنگانه و از بیجانگر
و بیجاپور رفتی احدی متعرض او نشدی و سواد تلنگانه که مملو از دزدان و رهزنان

بود از آنها نام و نشان نمانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه اینست که در
اواخر عهد برهمن زاده رای راو نام که بوفور عقل و حسن شمایل بود منظور طبع
ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قرب اعتبار
او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده بود در اواخر ایام حیات بادشاه
آن کافر نعمت را بالشکر بسیار بسر بتخانه که در سرحد مرتضی نگر بود با غلوی کفر
رفته ساکنانش قهر ساخته سوای یک لکهه هون و بت بسیار از طلا و نقره
که بعضی بصورت آدمی و بعضی به تمثال شیر و بعضی بتشبیه میمون بود
بجهت سرکار اشرف منضبط کرده و سه لک هون دیگر از ممالک وصول کرده با تحف
و هدایای بسیار بتوجه خدمت آن شهریار گردیده و در وقت گذرانیدن تحف
چون نظر انور بر آن صور بتخان افتاد فی الحال تپ محرق عارض ذات
قدس صفات شده بر بستر ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعداد
یافته هرچند اطبا بمعالجه کوشیدند سودمند نیفتاد آخر بروز پنجشنبه بیست و یکم
ماه ربیع الثانی سنه ۹۸۸ هجری بعد نماز ظهر بعالم بقا خرامید مدت سلطنتش سی
و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلایق با دیده های گریان
و دل بریان بباغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
بود همه روز خوان نعیم او گسترده میبود بسیاری از اطعمه و اشربه الوان و حلویات
و فواکه گوناگون هزارها خلایق جیب و کنار از روی مالامال مینمودند ذکر
سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
شاه را بر اورنگ خلافت ممالک تلنگ اجلاس دادند و نذر و تهنیت گذرانیدند

رباعی

کر شاه جهان دایما شاد باد   دولت خرم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد

جمیع امرا و فضلا بخلعت شاهانه سرفراز گردیدند و ابواب عدل و داد بر کافه عالم و عالمیان مفتوح شد رباعی

نکردی هیچکس از ظلم فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد
بجز مضراب کسی را نزدن نبودی برهنه کس بجز سوزن نبودی

همان سال در سنه ۹۸۸ هجری بادشاه بنابر تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و به لحاق نظام شاه احمدنگری بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعدار از ان جاکه نایب عادل شاه بود چند ماه از بالای قلعه جنگ کرد چون فوج عادل شاهی بکمک در رسید صلح شد و فوج نظام شاه باحمدنگر رفت و محمد قلی قطب شاه به گولکنده آمد پس از ان بادشاه از تمنای شادی صبیه میر شاه میرزا خواستگاری نمود بعد از جشن شاهانه و مجلس ملوکانه آن گوهر درج عصمت و نجابت تود و از دواج خود آورد در سنه ۹۹۸ هجری روزی بادشاه بعزم شکار از گولکنده بجانب مشرق روان شد بچهار کروهی آن طرف بهر سوی جا بر سر سبز و آب بدید بیت

لطیف و دلگشا آب و هوایی مبارک سرزمین فرخنده جایی

خواست که در انجا شهر بنا کند پس ساعت نیک دیده بنای آن شهر نهادند مشتمل بر چهار راسته و بازار و هر بازار سی چهار سوی مشتمل الاضلاع و چهار طاقهای رفیع بازارهای وسیع و چهارده هزار دکان ایوانی و دوازده هزار محله و حمامات و خانقاه و مدرسه و لنگر و مهمانخانه مقرر نموده و جانب شمالی نزد محل خاصه بادشاهی قرار داد ایوانهای عالی و قصرهای رفیع همواره ساختند و در حسن بساتین و اماکن و اوقات مجموعه کوچه و بازار و محلات را از سنگ و آهک به تکلف هر چه تمام تر بر آوردند و این شهر فرخنده

در آویل نام بهاگمتی طوایف بهاگ نگر و بعد هفده سال به حیدرآباد موسوم
گردید و این شهر فرخنده اثر مجمع فضلای زمان و منزل مسافران جهان
و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع
بدرجه انجامید که ساخت کوه و دشت و هامون بسمت تضایق پذیرفت و از
حیدرآباد تا قصبه نرکهوڑه و ابراهیم پٹن و بهونگیر و پٹن چرو که چار سمت واقع
اند مسافت مقدار ده فرسنگ اطراف مجمع فضای دست و صحرا و باغ و بستان
شده از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارت فردوس وش رشک فلک
اخضر گردید

رباعی

شهری چو بهشت در نکوئی … یابی تو در او هر آنچه جوئی
او هرچه نکوست کم نیابی … یابی همه چیز و غم نیابی

در بلده حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پهلوی آن مسجد حمامی
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خاصه سنگ های
لطیف و لب های پاکیزه بجهت صادر و وارد و سعین گردانیدند و حجامان
خدمت گذار بی مزد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج بغسل کنانیدن
و مو ستردن حاضر و مستعد باشند قریب بحمام که وسط شهر بود چهار طاق وسیع
و رفیع بر چهار گوشه آن چهار منار رفیع سر بفلک کشیده و از سنگ و آهک
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سه لک هون صرف آن شد
و در برابر طاق راسته آیاب و ذهاب بنهایت طول و عرض و در هر راسته دکاکین
وسیع بکمال زینت پرداخته و بجهت اطبا بسمت راسته شمالی با تمام رسانیدند
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطبای مذکور بی زحمت اجر و محنت
بمعالجه مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود و دادیه

ازدواخانه سرکار بیر سانیدند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی رامعاش از سرکار مقرر بود و سمت پایین شمالی و غربی محل خاصه مقرر
بود و آن چهار طاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکهزار ذرعه
عریض و طویل میدان مربع و مسطح ترتیب داوند و میان صحن حویلی لطیف
که حالا سوکا حوض میگویند مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار مکان ها مستعد در کمال متانت تعمیر نمودند
و طاقی را که رو بجانب مشرق دارد و درین ایام کالی کمان می گویند بالای
آن عمارت رفیعی بنا بر نقار خانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نفیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که رو بجانب
مغرب دارد و موسوم بکمان شیر علی که درین ایام شیر دل مشهور است
دروازه دولت خانه قرار داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ
خاراشبیه بصورت هر یک در طول بست ذرعه و بعرض زخامت دو ذرعه
و بر بالاے آن تخته سنگی دوازده ذرعه در نهایت ساخته استوار نمودند
نجاران هنرمند دروازه عالی را از چوب صندل ملاگیر ترتیب داده بمیخهای
مستحکم گردانیدند و صفه ایوانے را که اطراف فضای چار طاق واقع است
منسوب بیکی از امرا و خوانین و سرداران نمودند و بفرموده بادشاه مقرر شد
که هر صباح جمیع امرا و خوانین با تجمل سواری خود ها در آنجا رسیده چون بدر
دولت سرا فایز شوند فرداً و وحیداً قدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
بادشاه شوند و در ایام الاوقات چند فیل مستعد در هر دو طرف درگاه نگهدارند
و یکهزار پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده
باشند از بندگان خاص دو نفر حبشی با هزار سپاه همیشه در صفه ایوان

متصل بدر دولت سرا کمل حاضر باشند و اندرون درگاه فضای وسیعی
بود که جانب جنوبش دفترخانه بادشاهی و طرف غربش جابداری و بعضی
کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود در فضای
آن صفه وسیعی بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران
و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم لعل محل بود و صفهٔ ایوان عالی
مرتفع با دو شه نشین زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت
استاده چاکری مینمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکشا تیار
ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوکری حاضر می بودند
و محل پنجم موسوم به گلگن محل بود ایوان هاے رفیع کوشک هاى دلکشا
ساختند و اکثر سلحداران خاص درین محل بنوکری اشتغال می داشتند
محل ششم صدر صفه بود منازل و فضا و ایوانها روح افزا ترتیب داده بودند درین
محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبر خاصه حاضر بوده می ماندند و محل
هفتم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت باصفا جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صفه طولانی تخمیناً صد و چه
همه روز انواع اطعمه و الوان اشربه بر بارهٔ بیدیغ کشیده می شد و انواع
طعامهاے لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در مخیله انسان نگذرد
بر سر خوان حاضر می ساختند هرکس هرچه می خواست خوان سالاران و چاشنی
گیران مهیا و آماده می کردند و هر روز سوای دوازده هزار نفر از قسم سپاه بر آن
خوان کرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع داد رس سلطان
بعدل و داد مایل بود حکم کرد با عمارتے که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
بوده باشد مشتمل چند طبقه و در هر طبقه کوشک هاى عالی که از هر خانه و ایوان با

دروازه بجانب میدان بود و بازار کشاده باشد با تمام رسانیدند تا اگر مظلومی
راستم رسیده باشد و یا حاجتمندی را احتیاج رو نماید زیر آن قصر همایون آمده
بیواسطهٔ امرا و ارکان و بی زحمت پرده داران و دربانان عرض احوال
خویش نمایند ازین جهت این محل به داد محل موسوم گردانید نقوش پرکار سقف
و جدارش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن حوضی
وسیع شصت ذرعه طویل و عریض تیار ساخته بودند بادشاه اکثر اوقات دران
محل و بالای آن جلوس فرموده بدادرسی و عدالت عالیه خلایق اشتغال میفرمودند
و هر کس هر چه بذات خود بعرض میرسانید بمقابلهٔ خود کامیاب می شد بعد چندی
بادشاه بنابر تسخیر کنڈهی کوٹه و بنکنڈه موسلمورک عزیمت نمود زمینداران آنصوبها
دران که مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعهٔ کنڈهی کوٹه وغیره به تسخیر خان
عنایت فرمودند مدتی تسخیر خان دران ممالک حاکم بود چنانچه تسخیر خان
دران ممالک از مخترعات او تا حال بنام او جاریست پس ازان موسلمورک به سپنت راو
و نندیال و جگپت راو و نایک واڑیان معتمد سپهر و حیدر خان و خانخانان و ساماجی
وجمعی از سرداران معتبر را به سپهسالاری مرتضی خان دران ولایت گذاشته
مظفر و منصور بطرف حیدرآباد بعطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه
در کنار ندی موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نمود باندک
روزی عمارات رفیع وسیع که گنجایش فیلان و اسپان و سواران درانجا
بود و اکثر دربار عام درانجا میشد با تمام رسانیدند بعد چندی چون محمد قلی قطب
شاه برای سیر و شکار در صحرای مرغزار خوش بهار گذار فرمود عین اشتغال
شکار چون وقت دوپهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سبز و طراوت فرود
آید جاسوسان بعرض رسانیدند که باطراف این کوه جاییست بسیار خوش و مرغزار است

دلکش چشمه‌های آب زلال روان بادشاه بآنسمت اسپ چهانیده بر آن
زمین که دار الخلافت حیدرآباد و وکروه است حکم کرد که قصرهای رفیع و ایوان
های وسیع در انجا بنا سازند پس معماران حوضهای بزرگ و نهرهای
آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تا حیدرآباد ترتیب دادند و در
اندک روزی دیوار و کنگره‌های آن بغایت رفیع با تمام رسانیدند و وسط آن
درختان میوه گوناگون و گلهای بوقلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
به بنات کهات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در انجا درختان انبه
حلاوت آگین نصب کردند بیت

صفت انبه چگویم که شیرین و لطیف
کوزهٔ قند و نبات است و معلق بر بار

درین ایام رای جهان آرای بادشاه تمنا نمود که چون ندی موسی طغیانی
می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود و خلایق که از انطرف آمد و رفت میدارند
اذیت می کشیدند پس بالای بالای آن آب تیاری پل شروع کردند و در
عرض دوازده درعه مشتمل بر بیست و دو طاق یعنی کمان ها باستحکام تمام با تمام رسانیدند
قریب دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ آن
در حروف صراط المستقیم سنه ۹۸۱ هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است
و عوام الناس بنام پل نروه مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت
و وکالت خود بسیادت پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت
فرمود و مرزا مذکور را چنان انتظام امور جهانبانی نمود که جمیع رعایا و برایا بآسودگی
و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستی خود به سوای راو برهمن بخشیده
متصدی امور سلطنت گردید و در آن ایام عنوان سلطان با وکیل شاه عباس والی
ایران نزد سلطان آمد چون مراتب اتحاد از مدت های فیما بین خصوص بسبب

اتحاد مذہب شیعہ فیمابین آنخاندان ہم شدہ بود تجدید استحکام یافت محمد قلی قطب شاہ
استقبال نمودہ درگاہ چبوترہ قلعہ محمد نگر عرف گولکنڈہ از آن عالی شان ملاقات
کرد و مکتوب شاہ عباس بمطالعہ آوردہ کمال مسرور و مبتہج گردید پس اغزلو سلطان
تحایف نفیسہ آوردہ بودند بنظر اشرف گذرانیدند مثل تاج مرصع بیش قیمت با کمر
خنجر مرصع مکلل و چہل راس اسپ عربی بازین و لجام مرصع و عنان ہای زربفت
و سوزنی پانصد ثوب مخمل و اطلس فرنگی و خطائی و دوازدہ جفت قالین کرمانی
و جوشقاقی دوازدہ درعہ و دیگر تحف ایران بنظر در آوردہ بہ تشریفات خاص
و مراحم شاہانہ اختصاص یافت مدت شش سال بواسطہ فتنہ و آشوب مثل یعنی
بادشاہ ہندوستان کہ بطرف احمد نگر وغیرہ بہم رسیدہ بود رضای مراجعت ایلچی
مذکور در توقف افتادہ ہر سال دو ہزار تومان سوای انعامات مشار الیہ عنایت
می کردند مخفی نماند کہ چون در محلات بادشاہ مکانیکہ بنام ائمہ علیہم السلام باشد
نبود بنا بر آن سلطان خواست کہ ایوانے رفیع مشتمل بر ہفت طبقہ در پہلوی
داد محل تیار سازد پس بذات خود باہتمام آن مصروف ماندہ در اندک مدت
ایوان مرتفع مشتمل منظرہای منقوش غرفہ ہا و ایوان ہائے منزہ و دلکش باتمام
رسانیدہ بہ خداداد محل موسوم گردید **بیت**

ز عالی غرفہ ہایش چشم بد دور — نقوش طاقہا چون ابروی حور

طبقہ ہفتم را کہ بس رفیع بود بنام الٰہی محل و طبقہ ششم را محمدی محل طبقہ
پنجم را حیدری محل و طبقہ چہارم را حسن محل و طبقہ سیوم را حسینی محل کہ دار الملک
اقبال و دو تحتانہ اجلال بود بہ محل جعفری موسوی پس نام محل دوم و اول را
محمدی محل و علی محل کہ کنایہ از نام اثنا عشر است موسوم گردانیدند نام دوازدہ
امام بر این قصرہای مبارک ترقیم نمودہ کیفیت حادثہ عجیبہ پوشیدہ نماندہ کہ جمعی

از بزرگان اسفل اراده دیدن عمارت بنات کهاٹ نموده بے پروانگی
در نشه ببالاء انکوه برآمده و داخل آنمنزل مبارک شدند چون نگاهبانان
ممانعت نمودند آنها را زد و کوب کردند کیفیت این ماجرا بعرض اقدس رسید
به علی آقا کوتوال حکم شد که گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نموده
که مردم مغل هرزه کار بسیار فراهم شده اند چون دران اوان سپاه مغل
یعنی سپاه بادشاه دهلی به تسخیر دکن توجه نموده بود فوج اکبر شاهی در نواح
احمدنگر با نظام شاه طرح جنگ انداخته بود فرمان همایون اکبر شاهی صادر
شد که جمیع مغلان هرزه کار که جهال باشند و سودا و معامله با کسی نداشته
باشند از شهر اخراج نمایند علی آقا از غرور جوانی و نشه شراب بی ملاحظه
به سر نوبتان کوتوال خانه را رضا داد که مراشرف شده پٹهان و مغل و عرب
را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیاده هاے کوتوالی متوجه کوچه و بازار گردیده
هر کس از سوداگران مغل و عربان از جاگیر و غیر جاگیر را که دیدند مقید نمودند غوغاے
عام در کوچه و بازار برخاسته چنین شهرت یافت که فرمان خاقان زمان
به قتل غریبان صادر گشته ارباب عناد و بی باکان دکن دست تظلم و بیداد
گشاده بمال و منال سوداگران که حیدرآباد بودند در یک لحظه بتاراج بردند و کار
از نیما گذاشته بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن
بیچارگان بهر طرف که روی آوردند چنان بلا از هر از شمشیر و خنجر اعدائی یافتند در آن وقت
مرزا محمد امین میر جمله شاهی که جامدار خانه عامره و بسرانجام مهام اشتغال میداشت
چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجه ملازمت بادشاه گشته تا آنکه بادشاه
بر بستر آسایش و خواب تکیه فرموده و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و هراس
نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظه و بے تحاشا دروازه را چنان زد که بادشاه

بیدار شده احوال پرسید میرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
رسانید و عرض کرد که آنحضرت از دریچه های قصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام
در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بمجرد دیدن در غضب شده
بفرمود و یا ستمگاران پایمال فیلان نمایند و علی آقا کوتوال را که بسبب غفلت او
این حادثه رو نموده بود در معرض عتاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کوتوال فوراً
متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
و نوبتیان و پیاده گان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بینی
بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشست کیفیت شورش
خدابنده برادر حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که در بدو لا با غوای
مفسدان مزاج خدابنده از خاقان زمان منحرف گردید پس باتفاق جمع
از حوالداران و دیوان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس
سره بود فراهم شده خواستند که خدابنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
و خاقان زمان را سپهی رسانند با وصفیکه شاه راجو از یمن اقبال سلطان جاگیر و تنخواه
مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش
آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بسزا رسانید و بسیاری
راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجاپور رسانید
و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو
مدت العمر در بیجاپور مانده در همانجا برحمت ایزدی پیوست تا آنکه نبیره شاه
راجو ثانی بحیدرآباد آمده ساکن شهر شد چون ابوالحسن تانا شاه مریدش بود

بمرتبه امارت ارتفاع نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در باغ امین الملک محاذی قصر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازند حسب الامر بجلدی تمام در یک ماه عمارت عالی بجهان محل باتمام
رسید

بیت

اهل دولت را فضای دلگشای آن بود — در لطافت همچو جنت دلفروز جان فزا

در سنه ۱۰۱۹ هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاده دستبرد اختیار نموده است خاقان زمان
انصرام این مهم بعهده میرزا محمد امین میر جمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
اوایل حال آسپی را د نایکواڑی را خلعت دهانیده معه سید حیدر جوالدار و احمد الملک
و دیگر امرا را نامزد ملک دستبر نموده را داعظم در آن قلعه شتافته اکثر ممالک ان را در
تصرف آورد چون ملک مسخون از انجار است بموجب حکم اشرف میر جمله راهی
آن صوب گردیده با فوج سابق ملحق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت
نیاورده هر روز بمقامی و هر شب بمنزلی بسر می برد میر جمله ممالک دستبر رسیده
در سرگنه منکور و هند سر و قلعه و دیهات تاخته آن ملک را مسخر نموده بدار السلطنت
حیدرآباد معاودت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تجرع
اقداح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید بمرور ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را پژمردگی آورد ناتوانی بر مزاج او قوی گشته منجر بمرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جانبری نیست
از جمیع مناهی توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعده سنه ۱۰۲۰ هجری طایر روحش
بسوی جنان خرامید باشتهار این خبر در بلده حیدرآباد دریای حوادث و فتنه
در تلاطم آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده موجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

ازگذرانیدن نذر جلوس جمیع امرا و اعیان و علما و فضلا بغسل و تکفین خاقان
جنت آشیان پرداخته بلنگر فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن
بادشاه چهل و نه ۴۹ سال و ایام سلطنت او سی و دو سال و هشت ماه بود در
عهد آن بادشاه هفتاد لک هون صرف عمارات شده و هر سال لنگر ایمه اثنا عشر
مبلغ شصت ۶۰ هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل و محرم
شریف مصارف اخراجات و دو عاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل بر هفت
طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن کهن اول
میگویند و بتاریخ دویم که روشنی میشد آنرا کهن دویم می گفتند و بتاریخ سویم
در طبقه سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
تا پائین سجون از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک اخضر از
صد کروه بنظر می آید همچنین تا ۳ روز دیگر و دهم محرم در جمله طبقه ها روشنی
کامل می شد و عاشورخانه دیگر نزد دولتخانه متصل بازار که درین ایام بادشاهی
عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این هر دو
عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند و در سه الاوه ده هزار طاق بودند که هر شب
چراغها روشن می نمود به شب دهم عاشوره عالم ها از روشنی و تکلف تمام
تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار است درین ایام آن مسجد شریف متصل
به دهلی دروازه واقع است میبردند و از آنجا به الاوه میبردند و در دار السلطنه
حیدرآباد حکم اشرف بود که جابجا عاشورخانه ها بتکلف تمام نمایند و جمله اخراجات
از سرکار مقرر بود و در ممالک محروسه تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور
خانه ها که می نمودند اخراجات آن عمالات محالات میدادند در سرکار اشرف
مجرا و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دوازده هزار هون به مستحقان و سادات و غربا و فقرا می نمودند و نیز هر سال که
می شد یک لکه هون خیرات با غربا و فقرا میداد و هر سال مبلغ تحسین کلی
از نقد و جنس و قماش بمکه معظمه و مدینه منوره و کربلای معلی و نجف اشرف
و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنابر خیرات می فرستاد و هر شادی هندو
و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشه و شخصی
که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذشت نقدی
و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فیض
آن بادشاه کامیاب و بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده رباعی

در ره دوست ولا نیست ضرر دانستم — سخن اهل غرض بود خطر دانستم
بد و در خط و چشمت کم نشد شوخی صیاد — که این دام دگر شد بهر دل فی خط آزادی

ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
محمد قلی قطب شاه [illegible] هجری روز چهارشنبه بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه ١٠٠١ در زمان محمد قلی قطب
شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواهند حق تعالی فرزند بسیار بشما کرامت خواهد نمود این طفل بمن ببخشید
تا پرورش او نمایم پدرش به بیت و لعل میگذرانید چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
شد خاقان زمان خود تشریف برده آن طفل را از مسکن او بخانه آورده پرورش نمود و قاضی
محمد همدانی را به تعلیم او نامزد فرمود و بعد چندی یوسف صاحب که مشتهر
اوستاده و سر آمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر بافتن و اسپ تاختن
و تیر انداختن و بعضی دیگر هنرها و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
او مامور فرمود پوشیده نماند که درگاه یوسف صاحب علیه الرحمته
شمال رویه حیدرآباد است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
در سنه ١٠٢٠ هجری بر سریر مملکت تلنگانه جلوس فرمود این بادشاه از جمیع علوم

ماهر بود و شیوه حمیده و اخلاق پسندیده داشت سخی و ذی مروت بود که همگی
صغار و کبار را خوش دل و شادمان داشت و وقت و صف حداثت سن مرتکب هیچگونه
لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
پناه میر محمد مومن استرابادی در صفات او و تهنیت عید سعید گفته رباعی

با محبت نیاز بستیم عهد و پیمان توئی — کنه حالی می فشانم پیش جانان توئی
خسته جانم کنه لیکن جان فشانم تازه است — عهد سلطان تو است و عهد فرمان توئی

و این میر محمد مومن از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه از ندمای
شعرای با نام بود تا عهد سلطان عبدالله قطب شاه در قید حیات بود و در علم
تسخیر ید که کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و دایره
خود در بلده حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کرده لهذا دایرهٔ او بدایره میر
مشهور است عمر دراز یافته در سنه ۱۰۳۵ هجری رحلت فرمود و در دایرهٔ خود مدفون
گشت فرزند داشت امجد الدین نام بالجمله چون جلوس بادشاه مشتهر شد از
جانب سلاطین اخلاص خصوص زمرهٔ بادشاه ایران ایلچی معه تحف و هدایا
خطوط تهنیت حاضر شدند و درهمین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که مواجب
نوکران این دولتخانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماهه پیتاب
راکه درین دولتخانه همه سال از جمع خاصه خیل وضع می شد معاف داشتند
و در یکهزار و بست و چهار سال فراج بادشاه به آراستن باغ محمد شاهی
توجه فرموده دران سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابانی طرح انداخته و در هر جانب
نهر آب جاری گردانیدند و بتاریخ بست و هشتم شوال سنه ۱۰۲۴ هجری به مشکوی
سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد منجمان اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گوهر صدف شهریاری را در همان روز به سیادت پناه میر قطب الدین
بنا بر پرورش سپردند هر یکی از شعرا تاریخ تولد او تجویز نمودند نواب علامی فهامی
دبیر مومن استرابادی دو حروف کام بخش جا بها تاریخ برآورده و شاعری
در حروف خلد اقبال ملک ابدا تاریخ برآورده و دیگر از محدثات او عمارت رفیع
و فلک فرسا و دلکشا مسجد جامع است که در سنه ۱۰۲۲ هجری آغاز تیار او شده و الحال
به مکه مسجد مشهور است در وقت بنای آن مسجد مبارک بادشاه زمان جمع
علما و فضلا را مجمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تهجد از و فوت نشده باشد اول سنگی نهاده شود علما و فضلا صادق القول
بعرض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تهجد از من
فوت نشده باشد پس بادشاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
و در عهد آن بادشاه قریب سی هزار هون صرف ان مسجد شده با تمام نرسیده
و در عهد سلطان عبد الله قطب شاه و سلطان ابو الحسن تانا شاه تمامی ایام
با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقیمانده بود در عصر عالمگیر بادشاه
سنه ۱۱۰۴ هجری بحسب ضرور بالفرام رسید آن عمارت مقدس به کمال رفعت
و صفا مهبط انوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گاهی از طواف کنندگان
خالی ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عبادت کنندگان نیافته اند بدین
سبب بمکه مسجد من جانب الله بر زبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد
و در خیر سنجی از دار السلطنت حیدرآباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر
موسوم ساختند و در و عرایض و آسایش هشتین مشتمل بر دو قطعه وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دولتخانه بادشاهی بنا نهادند و خندقی بعرض
پنجاه درعه هر دو حصار شهر حصر نموده منبع آب رسانیدند از انجا بنیاد دیوار حصار
برداشتند بست و پنج ۲۵ درعه عرایض مقرر گردید که از سنگ واهک برآورده چون
زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته شرفات و کنگره ها برآوردند و جمع عمارات و محل
بادشاهی هر چهار طبقه احداث کردند و چهار راسته بازار در کمال لطافت و صفا
محتوی بچهار راسته بازار دلکشا و در وسط آن چهار مینار رفیع بنا نهادند اما آن
چون عمارت باتمام رسید عمر بادشاه نیز باتمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه
کهنه گویند اکثر سنگهاے او را مشیر الملک بر سرورنگر طلبانیده در سنه ۱۲۱۱ هجری
قریب سرورنگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی لنگر فیض آثار
قلعه گولکنده و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندی که جنت خود ساخته
بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و محمدی محل و لوایق آن که بعد سوختن
الهی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
طبقه بنا نموده بود به سبب فرط ارتفاع از برق بسوخت سلطان بجای داد محل
قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در رفعت
نگاشت بعد مسخر شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر غفر تیموری مرة بعد اخرى عمارات
مذکور بعلت افتادن برق بسوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته سنگهای
آنرا مردمان صرف عمارات نموده اثری ازان نگذاشتند و نیز آن بادشاه
دین پناه در منبی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت عراق به دو طبقه ساخته
معماران ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح دلفریب
نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر جا بصورت تعمیر یافته
ازانجمله باغ محمد شاهی و دیگر عمارات بالجمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود بغایت ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
او از علما و فضلا مباحثه پیش آمد که مردان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
می باشند بباعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فراست
ایشان بسبب دراز قدان بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قدان نیز بدان
صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پاها دراز باشند
نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پایها کوتاه
نشان ابلهیت نظر به بعد شدن دماغ و این علامت در شرح نهج البلاغت گفته
فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاده از کلانان باشد خردمندان جواب گفتند
که شیخ ابو علی در قانون شفا گفته جمعیت خاطر و توابع مال در طفولیت دماغ و قلت
افکارات و مکروهات دنیوی نسبت از کلان کمتر است ذکاوت و قوت
حافظه طفلان از آن باعث زیاده از کلان است بادشاه گفت خوابیدن
بجانب پهلو راست موجب تفرح و توشیح دل است عاقلان جواب بعرض
رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
خسپد دل آن خلاصه می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
می شود و خلاف بر پهلوی چپ و در جلد سابع میر خوند مذکور است که اهل
خطا و ختن عزیزان را بجانب چپ می نشانند بنابر آنکه دل جانب چپ است
هر که بدانجانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطب شاه
قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلطافت
لسان و فصاحت زبان فرمودے همچنین هر چه می خواند از بر میداشت
قصه وفات آن پادشاه چنانست که چون شهزاده عبداللہ مرزا بموجب
گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
تا بآن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه مهر که ماندی صاحبش در
همان سال جان بحق تسلیم شدی و نیز و هر کس که خواندی آن بمعلم در همان سال
مردی اگرچه از اخراجات او از سرکار مقرر بود اما آن مشتری برج حسن
سعادت از برجی به برجی و از ایوانی بایوانی او تعلیم یکی بعد دیگری تا دوازده
سال بسر برد چون بعمر دوازده سالگی رسید بجمیع علوم و آداب بهره وافی
اندوخت و انوار فراست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
شد و سلطان را نیز تمنای ملاقات او زیاده فزود لهذا تاریخی سعید تجویز نموده
آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی ببرجی بمحل اشرف او رونق
یعنی آن شهزاده سعادت آثار را بشگون پادشاهی آورده بملاقات و معانقه
پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
گشت اما سلطان در همه سال از تب محرق گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
اطبا بمعالجه پرداختند والده ماجده سلطان تجویز اطبا مصری هندی گذاشته
و گفت که معالجه اطبا مصری بمزاج اشرف گوارا خواهد بود چه پادشاه نشو
نما یافته ملک دکن است علاج اطبا هند موافق خواهد بود اطبا یونانی هر چند
خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده تسکین خواهد یافت اما اطبا هندی
دوا گرم داده آتش آتش افزودند حکمای یونانی هرچند اضطراب و تاسف کردند
تا همچنین معالجات بر اطبا مصری منحصر داشتند آخر الامر مرض اشتداد یافت
و منجر بسکرات شد آخر بروز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵ هجری
روح پرفتوحش بروضه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظور خان
حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام خلل و دفع فساد اطبا بازار

واوباش شده قاسم کوتوال را گفتند که در چاوڑی گنج بمهابت قرار کرد ـ
حسن بیگ نایب او در چهار مینار قرار گرفته مردم اسواق را تاکید بلیغ نمایند
که هرکس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
بسیاست رسانند و دروازهٔ عالیه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصه خیل
نزدیک محل ها و جمع چاکران جابجا حاضر باشند پس بموجب وصیت بادشاه
شهزادهٔ عالی قدر سلطان عبدالله مرزا با کسوت خسروی چون نیر اعظم آراسته
در شه‌نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند و بار عام دادند تا خلایق از
درون و بیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات
منادی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار نعش بادشاه مبرور مغفور را
تغسیل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر برده در گنبدی که ظل الٰهی در حیات خود
تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علامی فهامی شیخ
محمد خان مادهٔ تاریخ این مصرعه نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد ـ
عمرش سی و چهار سال یکماه بست روز و مدت سلطنت او چهارده سال و
پنجماه شش روز بود البقاء لمن الملک المعبود ـ ذکر سلطنت بادشاه ذی جاه
ظل الله جهان پناه سلطان عبدالله قطب شاه ـ چون خسرو یوسف جمال
سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اقبال طلوع نموده در عمر دوازده سال
بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵ هجری بر تخت سلطنت جلوس فرموده
همگنان در او آنجا ایستاده عقیدت بجا آورده نذور تهنیت گذرانیدند
و زبان به مبارکباد گشادند امرا و سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت‌ها
کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر
فیلها و اشترها خزانهٔ زر بار کرده در اسواق و کوچه‌های تمام گردانیده نثار

کردند مولانا رونقی ماده تاریخ جلوس گفته مصرع مزین شد
جهانی از جلوس شاه عبدالله - چون این خبر میمنت اثر باکناف ممالک
اشتهار یافت کلاه سلاطین اطراف خصوصاً ایلچی شاه ایران و وکیل
جهانگیر بادشاه هند با تحف و هدایا و مکاتیب تهنیت آمده ہیکل مخلع و مسرور
گردند خاقان زمان به بندوبست ممالک و عزل و نصب امرا پرداخت چون علامی
فهامی میر مومن استرابادی برحمت ایزدی پیوست سلطان مغفور منصب
پیشوایی را بکسی کار شریک می نمود چون بادشاه عدالت پناه اورنگ نشین
خلافت گردید والدهٔ سلطان جنت مکان متوجه داماد شاه علی پیرزاده شده خلعت
دهانیده چون بعد دو ماه جوهر کاردانی در شاه محمد یافته نشد عدالت پناه بعلامة العلما
شیخ محمد خاتون که از مملکت ایران آمده بود مفتخر فرمود منصب منشی گری نیز بآن
عالیجناب مفوض گردید و منصور خان که بر منصب میر جملگی سربلندی یافت چون
از قسم نویسندگی بی بهره بود بامداد و اعانت برهمنان سرانجام میداد و او در
مقام غرور و پرداخت سپاه و در آمد و قاسم بیگ بر عهده کوتوالی و حسن بیگ بعهدهٔ
نیابت او بحال ماند و خواجه افضل ترک که جاگیر چار لکه هون بشرط طی داشت
یعنی منصور خان برهمان جاگیر بحال شد چون خاطر اشرف از انتظام مهام
سلطنت فارغ گردید در فصل برشکال بسیر باغ لنگم پلی که سلطان قلی قطب شاه
احداث آن نموده بود متوجه گردید چندی در آنجا بعیش و تماشا پرداخت پس
از آن بسیر تالاب حسین ساغر چندی بعیش و طرب بسر برده به بمنی باغ تشریف
فرما شد و اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیده بود و عیش و
عشرت دارد درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار گرفت که در عدالت
پناه بهبهانه سیر بنا بر تسخیر ممالک بیرون آمده چون رونق افزای دولتخانه شد

تفرقهٔ خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله بجمعیت مبدل شد بعد از ان جشن سالگره همایون
پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیطهٔ تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
مولود النبی صلی الله علیه وسلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود
مبارک مسرور شده بود وجه اخراجات آن بعلما و فضلا و فقرا مرحمت می شد
و خرج هر ساله آن پنجهزار هون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بتکلف هر چه تمام
بعمل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصر داد
محل خیمهٔ مشتمل بر چهل ستون بر پا میکردند و در هفتم دهم ماه ربیع که بقول
اصح روز ولادت خیر البشر است صلای عیش میدادند و مدت دوازده روز
و شب این شور و سرور ازدیاد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان انواع
نعیم در میدان داد محل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام از ان خوان
کرم تناول می نمودند و بیرون دولتخانه در آن شب چراغان روشن میکردند
و آلات آتشبازی اندرون و بیرون سر می دادند آن شب تا صبح اهیر و فقیر
بیدار خفتند و هنگامهٔ رقص و ساز را با طلوع آفتاب جهانتاب گرم میساختند و فردا
این شب خاقان زمان از دولتخانه بفیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
تماشا و تفریح آئین بندی و روشنی شده تا چاوڑی بازار گنج چبوتره کوتوالی بود
تشریف برده بفیل کوه شکوه را از آنجا بگنجک مرصع لحظه نگاه میداشت عهده داران
طبق های زر و جواهر نثار می نمودند و سوداگران و تاجران که دکاکین را با نواع تکلفات
و قسم آلات آراسته آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیده و تشریفات
و انعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا همان شوکت و حشمت مراجعت
می فرمود و اخراجات این جشن مبلغ سی هزار هون مقرر بود و از ابتدای
سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه رسم تعزیه داری درین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه‌ها دست
از نوازش نوبت باز آورند و کوس و نقاره ننوازند و گوشت را دخل طعام
نکنند و قصابان دکاکین خود را بر دارند و تنبولیان برگ تمبول نفروشند
و جمیع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کافهٔ انام
که چند بنود و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیه السلام بجا آرند و از جابدارخانهٔ عامره
چند هزار لباس سیاه و کبود با عصای سبز و سیاه به اکثر ملازمان و بندگان
و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت
خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرش
بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به مخمل و اطلس سبز و سیاه
می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و به زربفت‌هاے
چهارده درعی که آیات کلام مجید و ادعیه ماثوره در آن منقوش بوده باشد بآن علمها
می پوشانیدند و چراغها و شمعدان‌هاے بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن
می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته برایوانها گذاشته شمعهاے
کافوری بالاے ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افروختند و ذکر
آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تعزیه داری انواع اطعمهٔ غذیه
بی گوشت حاضر آورده بهمه کسان می خورانیدند و در قصبات و دیهات
محلات ممالک محروسه همچنین تعزیه داری و سوگواری قیام می ورزیدند همچنین
تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیست باصفا و سلطان محمد
قطب شاه بر بالاے کوه عمارت عالی و قصر رفیع سه منزله بتکلف هرچه
تمام‌تر ترتیب داده بر بالای آن حوض بطول پنجاه گز و بعضی ایضاً در داشت

کوه عمارت دیگر مشابه بروج فلکی که تجمل سلطنت و اثاثه پادشاهی در آن
گنجد جابجا بنا نهادند و آن کوه با صفا را موسوم بکوه طور ساخته در اطراف آن
فرسخ دو فرسخ بساتین پر از اشجار و باغهای پر از اثمار احداث فرموده
و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گهاٹ
که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطعه و بساتین آراسته و پیراسته
بودند خاقان زمان برای سیر بکوه طور تشریف بردند و از غایت فرح
بعیش و نشاط مشغول شد رباعی

زیک جانب بهشتی شد نمودار
زیک جانب پریرویان بسیار
زیکسو فوج محبوبان ساده
چو مهر و ماه رخ انور کشاده

تا مدت یکماه دران عشرت سرا مشغول سیر و طرب بود پس ازان متوجه
دار السلطنت حیدرآباد شد آمدن ایلچی دهلی در هنگامیکه شاه جهان بادشاه
در سال جلوس خود در سنه ۱۰۴۲ هجری متعاقب خان جهان بودی که ازان بادشاه
متوهم شده به احمدنگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت اکبره
بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود چون به بلده مذکور رسید
بنابر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحف و هدایای لایقه بصحابت شیخ
محی الدین پیرزاده او جینی مرسول داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت
پناه پیوست بانواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر
فیل یا و مرحمت شد درین ایام ایلچی شاه ایران الموسوم محمد قلی بیگ معه
نامه و تحف گرانمایه بملازمت عدالت پناه پیوست و بانواع تشریفات وافره
و انعامات متکاثره کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و سیر قلعه
محمدنگر و زیارت روضه والده ماجده خود پرداخت شریف الملک بعرض

رسانید که ملیا زمیندار کلنکور سر شورش برداشته است لهذا شجاعت دستگاه
ایلچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گولکنده مرخص فرموده مشار الیه آن شب را
دیگر یلغار کرده وقت صبح که هنوز آن بدبخت از خواب غفلت بیدار نشده بود چون اجل
ناگهان بر در خانه‌اش رسیده دربانش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
این اجل گرفته سراسیمه از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی الفور
ایلچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرده سر پر غرورش را از بدن جدا ساخته [illegible]
بجانب گولکنده برآمده راهی شد وقتیکه بادشاه از دروازه قلعه گولکنده برآمده
بحیدرآباد توجه فرموده بود سر آن مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان در آورده
بنوازش خلعت سرفراز گردید تا حال کمان حویلی او در وسط حیدرآباد بنام
مشهور است که آنرا کمان ایلچی بیگ می گویند در سنه ۱۰۴۳ هجری باران
مطلق نبارید بیش از آن دو سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و تالاب
های کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم پٹن و حیدرآباد و چاه های
عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز میکندیدند آب نمودار نمی شد و در
باغات اشجار نو و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
ولایات و دیهات خانه بخانه از مرده پر گردیدند و در محلات و اسواق شهر
چندان مرده‌های می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلایق در آرزوی
نان جان میدادند و مشت برنج بهشت مسے میسر نمی شد در آن وقت خاقان
زمان امر فرمود که جا بجا هر جنس غله که باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه
ندارند از این سبب در دار السلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ماکول بهم
رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نرسید خاقان زمان با وجود چند لنگر
امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

لنگرهاے بزرگ مقرر گردید و دیگ هاے آتش پخته به فقرا میدادند و حکم شد
که در هر محله چاه ها چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد برارند غرض
آنقدر اهتمام در القای خلایق فرمود که ما فوق آن متصور نباشد این قحط در اکثر
ممالک نیز واقع شده بود و در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود و ما ورای
آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد داند و در مملکت برهانپور
زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در انجا نیز اینچنین سعی ها در ابقاے خلایق
کرد تاریخ این حادثه عظمی را شاعری بسه کلمه آورده . . . . . مرض و مرگ و خلق آمده
طغیانی آب موسی چون در سنه ۱۲۰۱ هجری و سنین ماضیه باران کم باریده
بود و در سنه ۱۲۰۲ هجری مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت درین
سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان بارید
که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رود به طغیانی آمده
چنانکه ندی موسی که متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه بست و
هفتم شهر صفر سنه ۱۲۰۱ هجری اینچنان طغیانی نمود که آب از بالای پل بیرون رفت
و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غربا را منهدم ساخت و پاره
از اشجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود در ربود و جوش آن از صبح تا دو پهر
و سه گهڑی ماند بعد ازان رو بکمی آورد و در همان سال بست چهارم رجب
سنه ۱۲۰۱ هجری بادشاه از دار السلطنت بجانب سیدآباد روانه شده انجا
نزول اجلال نمود روز دیگر بقصبه منصورآباد تشریف برد و روز سیوم
بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده
ماجده خلد آشیان است دوازده روز بعیش و طرب گذرانیده جشن نوشروان

نوخط خود بعمل آورد و اخراجات این جشن جناب بخشی بیگم والده اش از طرف
خود نموده بعد ازان بحیدرآباد تشریف آورد و بهفتم ذی قعده سنه ۱۰۴۲ هجری
خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر سعیز الدین
محمد ایلچی شاه ایران و خیراتخان جاگیردار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
بجانب ایران رفته بود بملازمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بجلای
لایقه کامیاب شدند و خیراتخان در سلک منتسبان حضور انسلاک یافت
میر محمد سعید میر جمله المخاطب معظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران
خاقان زمان بود او از سادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید
بخدمت سلطان محمد عبدالله قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه وکالت
و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لیاقت از مصاف کرناتک
که یکصد و پنجاه کروه طول تخمیناً و تا سی کروه عرض و چهل لکه روپیه حاصل داشت
مشتمل معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل گنجی کوته و سدهوت و گریه
وغیره حاکمان آنجا انتزاع نموده متصرف در آورده و ثروت و مکنت او بجای
رسید که سوای فوج سرکار پنجهزار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
مخالفان در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار ذهن نشین بادشاه
می ساختند برین هم بادشاه عادل و باذل و سخی و مشهور و دانشمند
و نیکو شمایل و خجسته خصایل و خبره و قدرشناس بود در باب علم و هنر در
عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آمدند و هنرمندان
عالم و آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع کرده
تحقیق لغایت بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و مقاصد
و مآرب خود کامیاب شدند بهمین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از حیطه نگارش بیرون و افزون
است الغرض شهر بلده حیدرآباد آثار آن فرمانده و گنبدی که باین سمت بلده
بکمال رفعت وبلندی واقع شده آن بادشاه جنت آرامگاه دران گنبدی
متصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنا بر حوادث روزگار دران
مکان فیض نشان اثر آبادی نمانده این هیچمدان الغ کمتر محمد قادر منشی از احوال آن
بادشاه همین قدر اکتفا نمود اگر مفصل نویسد به طول می انجامد چنانکه حکما گفته
اند بیت مختصر گوی و مختصر بنویس ٭ شکل طبع شهان به مختصر است،،
ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تاناشاه پس از انتقال
سلطان عبدالله قطب شاه در تعیین جانشین او فیما بین ارکان دولت
اختلاف افتاد و سامان جدال وقتال انجامید چنانکه از بنیری میر احمد
که ماما صاحبه کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشیه
و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از هر گوشه وکنار آواز جنگ وجدل بلند شد
چون اعانت ملک بخش حقیقی معاون غریب ابوالحسن بود میر تقی و نیکنا
و مادنا که هرچه نوکر و پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده رفیق ابوالحسن گشتند
و موسی خان بطریق معتمدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز بسوم ربیع الثانی
سنه الیه نهضت فرمود درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاهر همراه
سید احمد بودند در باطن معاون ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
کج خلقی و زشت خوئی جمله نوکران خود را بیدل داشته بود بر خلاف ابوالحسن
که بصلاحیت و سخاوت و داد و دهش و نیکو اخلاق از همه با حسن سلوک
می داشت القصه همه متفق گشته سید احمد را معزول و بی اختیار و ابوالحسن را
بر سلطنت برداشتند مصرع خلق وجود دشش خلق را مرهون کند

نسبت سلطنت با ابوالحسن تاناشاه چون میرجمله جهت سلطان عبدالله قطب شاه
در حیدرآباد حویلی و باغ در محله سلطان شاهی احداث کرده متصل آن تالابی
طرح انداخته که تا حال آنرا تالاب میرجمله می گویند بادشاه را در آنجا مهمان
برده دو سه روز داشته ضیافت شاهانه نمود بعد ازان حرکات پسرش
میر محمد امین که به نشه جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
پدر بمستی بدربار آمده بر مسند بادشاهی در نشهٔ شراب بخواب رفت و قی کرد
موجب افزونی سوء مزاجی بادشاه شده آثار بی اتفاقی پیدا گرفت و او را
با متعلقانش نظربند داشت معظم خان میرجمله بملاحظه اینحال و پیر داشته رفاقت
گذاشته در سال سی و نهم شاهجهانی بشهزاده اورنگ زیب که بصاحب صوبگی
دکن در اورنگ آباد سکونت میداشت رفته توسل که در سنه ۱۰۶۸ هجری از محمد شاه
آن اورنگ زیب خلافت است جسته از شاهجهان التماس طلب خود
نموده شاهجهان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن حرمت
پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان
عدم تعرض ازو و متعلقان او به سلطان عبدالله قطب شاه مصحوب قاضی
محمد عارف کشمیری روانه فرمود سلطان عبدالله بمجرد استماع این خبر
محمد امین پسرش را معه اموال و اسباب او به ضبط در آورده و بر محلات او
پهره بناری نموده باوصف ورود فرمان هم متاثر نشد محمد اورنگ الا
فرمانی متضمن اینکه شهزاده محمد سلطان می خواهد که از راه او سه
بخدمت عم خود شجاع به بنگاله برود بحیدرآباد گذارش خواهد افتاد و
بامین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی
روزگار به تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ بهشتم ربیع الاول سنه ۱۰۶۶

تحقیق خلف خود محمد سلطان را بابوسی خان بطریق منقلا بحیدرآباد
راهی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهضت فرمود درین هنگام سلطان
عبد الله قطب شاه خبردار شده محمد امین را با والده او روانه ساخت مشار الیه
دوازده کروهی حیدرآباد بملازمت سلطان محمد پیوست چون سه شنبه دوم
سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر شب پنجم
ربیع الثانی سنه الیه با نقد و جواهر و طلا و نقره به گولکنده رفت محمد سلطان
بر کنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تعاقب نمودند روز
دیگر حیدرآباد بتصرف آورد و بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت
و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار نموده تصرف محمد سلطان درآمد
افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه‌ها
مالامال ماند هرچند سلطان عبد الله ظاهر ابواب مدارا و مواساتی نمود
و دیگر جواهر و فیلها پیشکش فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعه پرداخت در باب کمک
لکر بعادل شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان ملحق
شده در هجده روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعه رسید لشکر
آراست دور قلعه که دو سه کروه جریبی است تعیین مورچال نمود و تا آنکه
از قلعه گولهای توپ و تفنگ چون ژاله می بارید مکرر کارزار عظیم
و آویزش سترگ درهم افتاد آخر الامر قطب شاه بملاحظه اینکه خون ریزی
مسلمانان بناحق می شود سید احمد داماد خود را فرستاد و بقایا پیشکش
سنوات ماضیه را با اسباب واشتائی میرزا محمد امین ارسال داشت

و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد و آن ضعیفه بعقیقه تقریر دلپذیر از دواج صبیه
قطب شاه بسلطان صلح قرار داد و آن دختر را سوای دو لکه روپیه بعنوان
جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولتخانه سلطان محمد فرستاد و میر جمله دوازدهم
جمادی الثانی سنه ۳۰ جلوس شاهجهان مطابق سنه ۱۰۶۶ هجری برکنار حسین ساغر
از ولایت مفتوحه رسید آخر از ملازمت محمد اورنگ زیب نموده باجازت
نشستن عز اختصاص یافت و محمد اورنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
هفتم رجب عنان معاودت بصوب اورنگ آباد معطوف ساخت گویند
سلطان عبدالله قطب شاه بعد مراجعت او کوهچه متصل قلعه بود گرد اگرد آن کوهچه
دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه ۱۰۶۶ هجری شاه زاده اورنگ زیب
بهادر به تسخیر قلعه بیدر عزیمت نمود چون قلعه مذکور بعد برهمنه سلاطین بهمنیه
در عهد سلطان ولی الله بهمنی و پسرش احمد در تصرف قاسم برید رفته در اولاد
او هفت کس از سلاطین بریدیه قریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عهد مرزا علی
خاتمه طبقه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجاپور آمده بر قلعه مذکور
مسلط گشت مرزا علی را گرفته به بیجاپور برده محبوس گردانید و از طرف خود
ملک میرجان حبشی را نائب آن قلعه نموده بود و ملک میرجان تا سی سال
باستقلال حاکم قلعه بیدر ماند درین سال محمد اورنگ زیب بهادر با افواج
کثیر که میر جمله معظم خان خانخانان نیز شریک آن بود از اورنگ آباد بقصد
تسخیر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میرجان با قلیلی از جمعیت خود تا مدت
بست و هشت روز به جنگ توپ و رهکله پرداخت چون مورچه میر جمله متصل
فتح برج رسید و قلعه مذکور را از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میرجان از طرف
برج غاری کنده و از کیسه باروت و بانهای و حقه های آتشین آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد فوج اورنگ زیب حمله نماید باروت را
که در غار پر بود آتش بدهند اما چون تقدیر ملک میرجان برگشته بود [illegible]
بالای همان برج برآمده سرداران با تها قیام نمود قضا را بانی بر دیوار قلعه خورده
شرارش در آن گنج باروت افتاده ملک میرجان با دو پسر و سقر با آتش سوخت
و قلعه بیدر سهل به تسخیر اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند
در آن قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد و بعد چند ماه در سنه ۱۰۶۷ هجری
تا چار قلعه را با اورنگ زیب سپردند پس از آن بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود باداء پیشکش صلح نمود درین اثنا
خبر بیماری شاه جهان و جلوس داراشکوه به اورنگ زیب رسید
لهذا با اضطراب تمام روانه دهلی گردیده و اراده تسخیر دکن چند سال در توقف ماند
القصه چون سلطان عبدالله قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالله قطب شاه
دو فرزند دو دختر بود و دو فرزند در خورد سالگی فوت کرده بود به جز سه دختر فرزندی
نبود یکی از آن دختر به سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دویمی را به میر
احمد کربلایی که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سیومی را به سید
سلطان نامی سید زاده کربلایی که همراه میر احمد آمده بود تجویز منسوب کردن
نموده اول روز نیک دیده نکاح خوانی مقرر شد و بعد از آن رسم شادی از روز دیگر
رسم تاریخ نکاح خوانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان بمنزل
خود به تهیه سواری جلوس فراهم آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
شاهانه پوشیده سوار شود آنوقت مزاج پادشاه از انجام سید سلطان به وجه متغیر
شده بی اختیار بر زبان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را به درویشی دهم
اما سید سلطان نخواهم داد پس پاس سخن خود تلاش درویشی بود که سلطان

گفت که ابو الحسن اگرچه در قرابت من و از قوم چغتائی است با وصف آن همیشه
در زمره قلندران سید راجو پیرزاده افتاده می باشد چه خوش که عقد این دختر
با ابو الحسن بسته شود بادشاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابو الحسن کسانرا
فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید راجو حسینی درختان سوز باغ خود را که تازه
نشانده بودند آب دهانیده نزدیک درختانش نشسته بودند که ابو الحسن آمده
سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی الله گذشت که بیا ای ابو الحسن بدست
تو حنائی بندم که این وقت بدختر بادشاه حنابندی می شود این بگفت ابو الحسن را
نزد خود طلبیده گل از حنا بآن برداشته بر ناخن انگشت خنصر وی چسپانید
همان دم کسان بادشاه برای طلب ابو الحسن آمده او را بردند و او را لباس
شاهانه پوشانیده با دختر بادشاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام
شب با فوج خود برای جدال و قتال مستعد مانده چون کاری پیش
نرفت با دل پر اندوه و الم صبحی کوچ کرده با ورنگ آباد رفته با دختر میر جمله
محمد معظم خان خانخانان منعقد ازدواج گشت اکنون که اولا پیش از دو سال
حیات بخشی بیگم والده ماجده او در سنه ۱۰۸۰ هجری بتاریخ بست و هشتم شعبان
شب سه شنبه برحمت الهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
عبد الله قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۱۰۸۳ هجری به رحمت ایزدی پیوست
عمر او به شصت سال رسیده بود و مدت چهل و هشت سال سلطنت باستقلال
نمود و بادشاه با نواب سر عنایت او بود و بالجمله بعد زیارت بادشاه فردوس
آرامگاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابو الحسن را بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه ۱۰۸۳
بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید مظفر که از ابتدای خطاب قبول نکرده بود
بمنصب وزارت مقرر گردانیدند و در اندک روزها از خلایق گنج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا مادنا پنڈت را که پیشکار راو بود بادشاه برفق
مدار از خود ساخت تا آن وفاکیش آقای خود سید مظفر را بے پر و بال کرد
از قلمدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنے پیشکاری به برادر خود
اکنا مفوض گردانید گویند که هر دو برتمثال برادر حقیقی ساکن کرناٹک بودند
و بعضی گویند کلگری نے بچه ها میسرم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند آنچه از ایشان
بدی داشت کاری در حق مدار خلایق آمده از هیچ سفاک تاخته نشده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را نگسیختند و خاک وسعت ملازمت بر سر حال
خود بیختند رباعی

زشت خوئی کار شیطان است زین انگار به — خلق را گرگ ای چو اینکس گوسفند کار به
هر که را بینید بناحق هرگز دعفعا کند — گر چنین مردم بود زین کس سگ مردار به

باعث آزردگی خلایق از ان هر دو برادران شوم بچند وجه است خواستند که
اهل کاران قدیم بادشاه برهم زده برهمنان همقوم خود را خیل مهمات سلطنت
گردانید و دو ماه پرتاب راو که عهد سلطان محمد معاف شده بود وضع نمایند
و سر رشته ماهوار سپاه گسیخته در تمام سال بچهار اقساط دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بالضعف مبدل ساخته
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی اشتنت
گیری بتخانه احداث کرد اکثر جلوس سواری در آنجا میرفتند روزیکه عید هنود
بود بکمال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شماتت
نمود که حد منادر را شکسته بود من شمار همراه خود باین طور به بتخانه می برم
گویند در ان روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان شد و در
مآثر الامرا مذکور است که چون عزل سید مظفر که مدتها وکیل السلطنت بود

ورتق و فتق مهمات مالی و ملکی با آن هر دو شوم ملوم که مایه مقاصد و فتن
و شورش و مال روان و دودمان نبود که بن گشتند تفویض یافت و مخالف قدیم
بندگان بارگاه گردیدند اما محمد ابراهیم ولایتی را المخاطب خلیل الله خان از زمانه
سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوس می پیمود و آن هر دو بر همین رضاجوئی
او منظور می داشتند لهذا مسند را رونق یافته بمنصب سرلشکر و خطاب خلیل الله
خان بیک حمله رایت بلند بامی افراشت و سجع نگین خود این کرده بود ۔۔ بیت

ز التفات بادشاه و بیمنت روشن دل آن — گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان

القصه ابوالحسن تانا شاه مرید شاه راجو صاحب است و انجناب پیرزاده
حسین شاه ولی قدس سره است نسب نامه سید شاه راجو حسینی قدس
سره بن سید شاه اسدالله بن سید شاه صفیر الله بن سید راجو بیجاپوری
برادر حسین شاه ولی قدس سره بن سید اسدالله بن سید صفیر الله ثانی
بن سید اسدالله بن سید عسکر الله بن سید صفیر الله دکن بن سید
محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف الحسینی بنده نواز قدس سرهم و سید راجو
حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعه گولکنده در سنه ۱۰۹۶ هجری برحمت
حق پیوست در گنبدی که در حیات خود احداث کرده بود هنوز با تمام نرسیده
بیرون فتح دروازه جنوب رویه شهر واقع است مدفون گردید رحمة الله
علیه هنگامیکه رایات عالمگیری پرتو افگن مرز بوم دکن گردید نخستین بتسخیر
بیجاپور توجه همت گماشت و شهزاده محمد اعظم را عساکر گران جهت کشایش
بیجاپور تعین ساخت چون مهم باشتداد کشید عالمگیر بادشاه از اورنگ آباد
با حمدنگر و از آنجا به شولاپور نهضت فرمود و در آنجا نوشته ابوالحسن بنام
وکیل او که در لشکر فیروزی بود بجنس از نظر بادشاه گذشت بدین مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می شود حالا که ایشان سکندر عادل شاه را تقیم
دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار برو تنگ ساخته اند و حسب الامر که سوای
جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها مرهته با لشکر بیشمار جهت کمک گمرسعی برپیندد
و به یساولی خلیل الله بیگ حمله خیل سوار جرار معرکه گذار تعیین نمایم می اندیشیم
که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد بمجرد مطالعه این
خط نایره غضب سلطانی بالتهاب آمد و بر زبان گذشت که تا گوشمال یک
چینی فروش مشمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالا که ماده خروش
بیانگ آمد جای توقف نماند با وجود تعویق مهمات بیجاپور بادشاه زاده شاه
عالم بهادر رگوکلتاس به استیصال ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان
باتفاق شیخ منهاج با رستم راو با عمزاده مادنا و بیکنا باستقبال شاهزاده
شتافت در سواد قصبه سیرم و ملگیر چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل
گردید دلاوران طرفین داد مردمی و شجاعت دادند آخر الامر نسیم فتح و ظفر
بر پرچم لوای عالمگیر وزید آخر شهزاده شاه عالم بهادر که باخلاق حمیده
متصف بود پیغام کرد که سیرم و ملگیر و پرگنه ناکادی که درین ایام پرگنه
چیناپور مشهور است و پرگنه ارکی و کوندلی که بعین فوج بادشاهی متصرف
شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرضداشت سفارش شما بحضور
بادشاه مرسول داشته صلح می کنانم خلیل الله خان که شیوه پوزش
داشت قبول کرد اما شیخ منهاج و رستم راو و دیگر جهالت پیشگان گفتند
این پرگنات به شمشیر آبدار و نوک سنان کارگذار ما وابسته است
و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف آراسته بمیان آمد دران روز
توپ های بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز برآمده سحر که کارزار شعله‌ور بود بعد از آن دکهنیان رو برتافتند
و فوج بادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه ایشان رسید غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن افتاد و
شیخ منهاج دو کس را بخدمت شاهزاده فرستاده پیغام کرد که ضابطهٔ بادشاهان
سلف چنانست که دست تاراج بناموس مردم دراز نمی‌کنند اگر سه
چهار گهری فرصت دهند از قبایل خاطر جمعی نموده باز بمقابله بپردازیم شاهزاده
با مروت تلوار بمیان کشیده سزاولان را برای منع دست درازی بمال مردم
و عیال ایشان تعیین فرمود دکهنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده
بطرف گهری که نزدیک بود روانه ساختند و بوقت سه پهر باز بشکوه تمام جلوریز
بمقابل فوج بادشاه آمدند و ترددات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد جمعی
از طرفین بقتلگاه از پا درآمدند و از جانب دکهنیان شیخ منهاج و رستم راو زخمی گشتند
و پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
بسیاری کشته شدند چون شام شد برگشتند در همان شب در سرداران دکهنی
تفرقه افتاده لهذا فوج دکهنیان منتشر شده رو بجانب حیدرآباد آوردند وقت صبح
خبر آوارگی آنها بسمع شاهزاده رسید حکم بنواختن شادیانه و تعاقب نمودن
آنها فرمود چون دکهنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل الله خان را بناسازی
متهم ساخته تهمت را از جانب او وانمودند و نابندشد نیز ذهن نشین سلطان
ابوالحسن ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آنطرف دارد
بنوعی بادشاه را بدظن نموده که فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قرار یافت
خان مذکور آگهی یافته بناچاری در خدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و
شش هجری آخر ملازمت شاهزاده نموده بمنصب شش هزاری ذات
و شش هزار سوار و خطاب مهتاب خان ممتاز گردید و همین سال در شولاپور

باستان بوسی عالمگیری پیوسته بانعام پنجهزار روپیه و دیگری خلعتها با اختصاص
یافت القصه چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده و ملحق شدن [illegible] خان بادشاهی ازو
انتشار یافت سلطان ابوالحسن بتقدیر برگشته بختی اول شب با جمع از خدمه محل
و صندوق هائے جواهر و هون و اشرفی هر چه به جلدی توانست با خود گرفته
رو بقلعه گولکنده نهاد و باقی همه کارخانجات بادشاهی و مال تجار که زیاده
از پنج کرور روپیه خواهد بود بمع ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند این خبر
در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد برپا گردید و چندین هزار شرفا
که فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سراسیمه گشته دست
زن و فرزند گرفته بجانب قلعه گولکنده راهی شدند و اکثر زنان را فرصت چادر
پوشیدن هم نماند پیش از آنکه بادشاه خبر رسد او باشان و غارتگران شهر
دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغاے عام بود بسیارے
از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد
القصه مردم شهر بهزار خرابی عیال و اطفال خود را بقلعه گولکنده رسانیدند
وقت صبح فرار ابوالحسن و خرابے شدن شهر و هنگامه شبانه بعرض شاهزاده
که بفاصله شش کروه فرود آمده بود رسید شاهزاده این فتح غیبی را که بخیال
متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانسته بسیار خوش و خرم
گردید فی الفور نقارخانه نواخته از آنجا بسوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگر
پیشتر از رسیدن لشکر شاهزاده بشهر آمده چه در شهر و چه در دولتخانه بادشاهی
و چه در محله و بازارها آنچه بنظر در آمد از اموال بادشاهی و امرا و تجار لکوک
از زر نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهاے گران بها و اقمشه و فیلان و اسپان
همه غارت نمودند و قالین هاے سنگین که برداشتن آن متعسر بود بخنجر و شمشیرها

بریده پارچه پارچه کرده از دست همدیگر می ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
و هنود و پا اسیری رفتند که شرح آن نتوان کرد و پس از ان شاهزاده
نیز داخل شهر شده بفراغ داخل محل سرای پادشاه کردند آنچه در سالها
و ماهها صورت گیرد در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر مالک بخش حقیقی بجا آورده
چون تاراجی شهر آگاهی یافت سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید
فاما فایده نه بخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور فرمود که باتفاق دیوان پادشاهی
چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط بقیه تاراج کارخانجات
ابوالحسن وغیره پردازد بعد از آنکه فرستادهای ابوالحسن هزار عجز و نیاز پیغام
التماس عفو جرایم کرده نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق الله حکم عالی به تقید شرفا صادر
یا پادشاه عالم عجالتاً سزاولان شدید برای خبر منع تاراجیان و گوشمالی
جمعی که آتش می زدند تعین فرمود ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره
فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از ان التجای ابوالحسن
تقبیل بتکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد
و جنس ابوالحسن بضبط سرکار در آمد پادشاه را بر حال او و ساکنان بلده رحم
آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که بخدمت پادشاه عالم
ستان معروض داشت شفیع جرایم میشوم و از جمله ان شروط که بمیان
آمد قبول پیشکش یک کرور و بست لک روپیه سوای وجه مقرری هر سال
و مفسد و بیدخل ساختن مادنا و اکنا که مایه فساد و باعث خرابی حیدرآباد اند
و دست بر داشتن از کهری و سیرم و کهیر و دیگر محالات مقبوضه که در تصرف
فوج پادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگرچه افعال قبیح آن
ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرون است اما از صد یکی و از
بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار دو کافر
فاجر ظالم نیکنا و مادنا داده و سادات و مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن
و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبایر
گشتن و مستغرق باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
را از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهای جهنمی
دقیقه فرو نگذاشتن و خود را در نهاده نزد خالق و خلق که در مطیع معاونت
کفار حربی که بنهی الهی واقع شده مطعون ساختن و با وصف رسیدن فرمان
بصحبت اسیر مصحوب مردم فهمیده ادب دادن و پنبه غفلت از گوش
نکشیدن و در ایام یک لک هون بیانگی نزد سنبها فرستادن و بفرط
غروری و مستی باده ناکامی پیمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن
مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال ،، فرمان بخط خاص عالمگیر بادشاه
آمده بود در مقید داشتن آن دو برهمنان ماده فساد که مدار سلطنت او بود
شل خاطر ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خدمه عتبار اعتبار محل شل سعر بادشاه صاحب که از دست آن دو کافر بجان
تنگ آمده بودند پیش از آنکه ابوالحسن را اطلاع نمایند بزبانی بعضی محرمان از نوکران هم و همسار که بظاهر طریق رفاقت
آن بد طینتان می پیمودند و در باطن خونبدل بودند پیغام اشارت قتل نمودند پس بر حالتی که آن هر دو جفا کار
اجل رسیده نزدیک بتخانه متصل دیوان قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر آنها رسیده سر هر دو
را از تن جدا کرده مصحوب مردم فهمیده نزد شاهزاده فرستادند شاهزاده خوشدل شده
عرضداشت مشتمل بر مستعد شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
فرستاد که سبب ظاهر منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بهادر بود بیجاپور برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق
وحال تاکید شد و در خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر طلب حضور شد القصه
چون گرانی غله و کم یابی کاه در لشکر شاهزاده از حد رود داد خواستند
که تا رسیدن جواب عرایض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم کشند درین ایام
محمد هاشم پسر میر مرتضی حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات خجسته بنیاد
خود را بسعادت ملازمت رسانیده مورد عنایت گردیده بود و پسر
سید عبدالکریم و چندی دیگر از بندها با فوج شاهی قدری جواهر و خلعت که
برای ابوالحسن التماس بموجب شاهزاده مرسل بود نزدیک حیدرآباد رسید
چون زبان زد خاص و عام شده بود که فرستادن خلعت و جواهر محض
فریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق لاری
بر فوج قاهره بادشاهی تاختند از انکه آنها غافل بودند و از جانب شهزاده کار
نرسید میر هاشم و بعضی سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم
بسبب شدت گرانی غله از حیدرآباد کوچ کرده بکوهیر رفته اقامت گزید درین
ایام قلیچ خان بهادر معروف عابد خان بموجب حکم عالی به شهرت تحصیل زر
پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزادی رسید شاهزاده طلب حضور شد و بادشاه
بنابر امید از مهم بیجاپور رایات ظفر افراشت و بتاریخ بست و یکم شعبان سنه ۱۰۹۸
سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام کردند شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ خلف عابد خان بهادر و دیگر امرای نامدار برای
مدد اعظم شاه و محاربه و محاصره بیجاپور مامور شدند هر یکی جوهر شجاعت و تسخیر
آن قلعه ظاهر می نمود چون از مساعی جمیله غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ و دیگر
بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ کردند

وازنرسیدن غله و آب مردم بسیار تلف شدند شرزه خان از زبانی
سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سنه ۹۸ هجری کلید
قلعه بخدمت شاه عالمستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
صدای شادیانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیجاپور سه نیم ماه بود بعد از ان
فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را بقلعه دولت آباد برده باعزاز نگهدارند
و غیر از خورد کفاف او وجه یومیه میرسانیده باشند و بند و بست بیجاپور بروح الله
خان بخشی باتفاق سید عبدالله خان مفوض گشت نیز حضرت خواجه بنده نواز
حسینی قدس سره از انجا کوچ کرده بنام ابوالحسن و سعادت خان ضابط حیدرآباد
فرامین مشتمل بر خوف و رجا و رسانیدن از پیشکش بتاکید تمام ابلاغ نمود
و تخفیف بسعادت خان شرف ترقیم یافت که ما بدولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم
و درین روز رایات جهان کشا بآن طرف متوجه خواهد شد در تحصیل سعی تمام بکار برده
سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
پیشکش سزاولی نمود چون ابوالحسن در انوقت انقدر زر نقد نداشت بسعادت
خان پیغام نمود که زر نقد درینوقت موجود نیست می خواهم که از جواهر و جنس
مرصع که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد
نموده زیور را باز خواهم کرد آن وکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند از پیشکش
خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدسهند با عرض داشت خود که مع کشتی های
میوه و فواکه سپرده ملفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه می فرستیم سعادت خان
بمکر و حیله قرار داد کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را مع بهنگی های
فواکه از طرف خود نیز می فرستاد همراه بهنگی های ابوالحسن بخدمت عالمگیر
بادشاه فرستاد یک دو روز بران نگذشته بود و خبر رسید که بادشاه

کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید ابوالحسن باستماع این خبر هوش ربا بسعادت خان
پیغام کرد الحال پاس کلی بهم رسید و توقع عفو جرایم ندارد خوانچه زیور امانت
مارا واپس دهند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت
باوصف اطلاع اراده بادشاه به تسخیر حیدرآباد نظر بنمک حلالی خوانچه های زیور را
بخدمت بادشاه عالم ستان فرستادم حالا بعوض آن خوانچه ها سر و جانم حاضر
است و فدائی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان
آمده ابوالحسن فوج بر در خانه صاحب تعین نمود سعادت خان پیغام داد
که درین ماده اگرچه حق بجانب شما ست و من از جان خود دست برداشته
خوانچه ها نزد بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما
خواهد شد و بهیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم متصور نخواهد گردید و اگر من زنده ام
احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابوالحسن نظر بر عواقب امور داشته
عذر رسش مسموع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنابر مصلحت
سعادتخان طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت
و جواهر مرصع باو مرحمت نمود القصه بعد از آنکه ابوالحسن مایوس گردید شیخ
منهاج شرزه خان و مصطفی خان معروف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران
فوج را با فوج سنگین باستقبال بادشاه فرستاد چون بدو منزل حیدرآباد مقابل
فوج بادشاه شدند درین وقت عریضه غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ بعد از
فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گره مامور گردیده بود مشتمل بر مژده فتح آنقلعه و روانه
شدن خود بطریق یلغار بحضور رسید از انتشار این خبر پای ثبات سرداران
ابوالحسن از جا لغزیده پس پا شدند و ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۰۹۸ هجری بیک
کروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و بر انداختن برج

دوباره شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابوالحسن باطراف لشکر آمده بجنگ
پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر دادن توپ بانها
نمودند خواجه ابوالمکارم با بعضی مغلان و سادات بارینه زخمی شدند و بعد
ازان دکهنیان رو از مقابله بر تافتند بالجمله بعد تعین مورچال و رسیدن
فیروز جنگ بهادر حکم بکندیدن نقب و بستن دمدمه بعد در پیوست و هر روز
جدال و قتال بوقوع می آمد درهمان ایام محاصره را حکم شد که توابع محصورین را
که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بر دارند قلیج خان عرف عابد خان پدر غازی الدین خان
فیروز جنگ که جد مغفرت مآب نواب آصفجاه مرحوم باشند دران داروگیر
یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاه گوله زنبورک قضا از بالای
قلعه بر شانه اش خورده دست را جدا ساخته و از آنجا اسپ سوار باستقلال
تمام بدیره آمده جراحان را طلبیده جراحان از شانه او ریزه های استخوان
میچیدند او به استقامت پهلو زده بی چین چنین با حاضران در سخن بود
دار دو هم دست قهوه می خورد و میگفت بخیه زدند خوبی بدست آمده روز دوم
بموجب حکم بادشاهی برای دلجوی او اسد خان آمده او بموجب معمول تعظیم
داده باو در سخن شده و گفت همچو یا صد غلامان نثار قدم بادشاه باد
منتهای آرزوی من آنست که بنده زاده بجای من سرفرازی یابد اسد خان
خلف ارشد او غازی الدین خان بهادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاه بخلعت
منصب او و اضافه منصب خود سرفراز شده آمد آنجناب خلف را مخلع دیده
شاد شد و اسد خان را وداع کرد و بروزه رضوان خرامید متصل میدان
قلعه مذکور مدفون گشت رحمة الله علیه القصه هر هفته ملک هر روز بسی بهادران
مورچال پیش میرفت پس ازان قلعه والها بمیدان کم بی آمدند بلکه شبخون هاچ

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم
بخود بطاق نسیان نهاده رو بدرگاه بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب
شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب مقرب خان اختصاص یافت و از جمله
نوکران عمده ابوالحسن کسی که با تسخیر قلعه از ابوالحسن رو نتافت یکروز بمفتوح شدن
قلعه تردد مردانه نموده زخمهای کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق
لاری که بود نمک حلالی و رفاقت او مشهور عام است که باوصف وعده و وعید
عالمگیر از رفاقت ابوالحسن رو نتافت مصرعه خدا آگه که چو عبدالرزاق باو رفیق
بالجمله مدت محاصره که قریب نه ماه بامتداد کشید از کثرت ذخیره و باروت
و اسباب قلعه داری که در قلعه بود بالتفصیل از درو دیوار برج و باره قلعه گوله
توپ و زنبورک و بان و حقه آتشبازی بجانب لشکر بادشاه می ریختند و از
آتشبازی و آتشکاری و برخاستن دود باروت وغیره تاریکی آنچنان بود که
روز از شب ممتاز نمی شد و هر روز بنده های کار طلب بادشاهی بمعرض تلف
می آمدند و زخمی میگردیدند بهادران فوج بادشاهی ترددات نمایان بروی
کار می آوردند خصوصا فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین خان داروغه
توپخانه و مهتاب خان و چند بهادران بیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالله خان پنی کسی دیگر رفیق ابوالحسن
نبود بموافقت نموده پیغام فرستاد که قلعه از دست آید از دروازه بان طرف
که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده نشان داده و وعده باز نمودن دروازه
نمود که از قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس پاسی از شب مانده روح الله خان
و مختار خان و رشید خان و جان نثار خان و صف شکن خان با دلیران
کارزار از آن راه که نشان داده بود بتاریخ بست و سیوم ذیقعده سنه ۱۰۹۸

داخل حصار شده بود و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه مذکور که کهرکی
نام داده آید عبد الله خان پنی حسب الوعده دروازه را کشاد و شاهزاده به نشیب
نشاندن مردم خود پرداخت صبح چون صدای مفتوح شدن قلعه بلند شد عبد الرزاق
خان لاری اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین کردن اسپ نیافته برپشت
اسپ چار جامه سوار شده با فوج عالمگیری چنان جنگ کرد که دوازده زخم کاری
برداشت اگرچه از ان ورطه هلاکت نجات یافته باز زندگی حیات یافت اما تو
بیهوشی بر پشت اسپ باختیار تمام کسی او را شناخته بخانه اش برد بالجمله چون
صدای دار و گیر بسمع ابو الحسن رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون
برخواست ابو الحسن باستقلال مزاج خود به تسلی خدم محل پرداخته و او را
حرم محل وداع خواسته بدیوان خانه آمده چشم براه مهمانان ناخوانده داشت
چون وقت طعام خوردن او رسیده بود طعام کشیدن تاکید نمود ابدا از ان
روح الله خان و مختار خان و مردمان دیگر رسیده سلام علیک گفتند
جواب سلام گفته تعظیم داده سر کلام از کرم خویش بفصاحت کلام تکلم کردند
چون بجادل خبر طعام کشیدن آورد از امرایان چیزی خوردن خواست تکلیف
هم تنگ شدن نمود مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید روح الله
خان از روی استعجاب پرسید که این انداز وقت طعام است ابو الحسن
گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا که از بارگران [illegible] نجات یافتم
این بارگران بر سر دیگر رفت سبکبار شدم القصه بعد از فراغ طعام اسپ
سواری طلبیده باتفاق امرا که حاله دار از اطراف رو فراگرفته بودند سوار گردید
چون نزدیک شاهزاده محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه [illegible] افراشته بود
[illegible] پیش نشسته بود رسیده امرا و دیگران بها کردند گو[illegible]

نموده داشت برآورده در گردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دست تسلی
بر پشت او نهاده تسلی و دلاسا نمود بخدمت بادشاه عالم ستان آورد حضرت خدیو
بادشاه کی که در طور سلاطین خطا بخشی و پوزش پذیر باشد نمود بی آنکه رو بروی
طلب فرمایند از روی اکرام نگهداشت نهضت شان عالی تاریخ این فتح بر نهضت
نصیب و نصرت این رباعی اینکه اول اعداد چهار محل گیرند و عدد ابو الحسن قایم کننده
بعده اعداد ابو الحسن از اعداد چهار محل و فتح کنند باقی ماند ۲۲۳ - ۱۰ عداد اورنگ زیب
۱۰۹۷ می باشد این هر دو را جمع کنند جمله ۱۰۹۹ آشکار شد چنانچه در سلک نظم کشید رباعی

ابو الحسن داشت جا به چار محل ✤ به پرسش کرده از آشیان تقدیر
او بیرون رفت و این بجایش بنشست ✤ شاه اورنگ زیب عالمگیر

بادشاه بعد فتح حیدرآباد نامش دار الجهاد داشتند تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم
تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد نامش در دفتر ثبت گردید چون پریا نایک از
قوم بیدر که بدترین کفار سردار خوانند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد دوازده هزار سوار
و پیاده های بیشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابو الحسن تانا شاه
فرستاده ره رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شوخی ها نموده بود خانه زاد
خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او و تسخیر ملکش نامزد گردید او بخبر نزدیکی
خانه زاد خان شده کلید قلعه شورا پور که در تصرف او بود همراه آورده با خان موصوف
ملاقات کرد بعد از آن بوساطت خانه زاد خان دولت ملازمت یافته بمنصب
پنجهزاری سوار سرفراز شده برای تسخیر قلعه آدونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری
بود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهادر با بادشاه زاده محمد اعظم شاه
متعین گشته روانه شد و نظر بر عدم یافتن باقی پیشتر یافتن جاگیرها تا هم متعلقین همراه
فیروز جنگ بودند عوض جاگیر مدد خرج نقد تقرر یافت و از عقب فیروز جنگ بهادر

بادشاهزاده محمد اعظم با چهل هزار سوار مرخص گردیده و خود بدولت با فر و شکوه
عالم‌ستان بود بند و بست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه ۱۰۹۹ هجری
رایت ظفر آیت بجانب ظفرآباد بیدر افراشت بعد رسیدن بیدر ابوالحسن
را که همراه رکاب بود همراه جان نثار خان بقلعه دولت‌آباد روانه ساخت و دیگر
سرانجام نمودن ایحتاج و آنچه که مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
و خوشبوئی که بقدر اعتبار تواند گذرانید تاکید شد مشهور است که سلطان ابوالحسن
تاناشاه را به چهارده سال در طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده
سال در حلقه مریدان قلندران سید راجو حسینی قدس سره چهارده سال بسلطنت ملک تلنگانه
و چهارده سال در حبس عالمگیر بادشاه در قلعه دولت‌آباد گویند در ایام حبس بادشاه مغفور را فرزندی تولد شد
که بنده سلطان می نامیدند چون به سن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر بادشاه
بدربار می آمد وقتیکه بدربار می آمد نوکران ابوالحسن بپاس سوابق حقوق استقبال
نموده سلام و مجرا بجا می آوردند و این بعالمگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت دربار
منع شد و نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آثار سلطان
ابوالحسن تاناشاه یکی چهار محل که بر کنار رود موسی مشتمل بر چهار عمارت عالی بود و در وسط
آن حوض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آنطرف رود
موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض بکمال وسعت گویا دریاچه ایست
امواج چون پر آب می شد بادشاه نواره یعنی کشتی خورد در آن انداخته سیر میکرد
و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بی نظیر بود و اکنون خراب گردیده
و چهار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری باستقبال بارود رفت و
قدری بسبب طغیانی آب موسی شکست در این باره شخصی تاریخ گفته است
آتش آب هم بصبر طاقت از دل بیتاب برد ؛ پاره از سوخته آتش پاره را آب برد

گوشه محل را حوادث ایام منهدم ساخت اکنون یک حوض شکسته و خسته آن
آثار پیشش مانده البقاء لله الملک المعبود قصه وفات تاناشاه اینست که چون در
قلعه دولت آباد محبوس بود بعد چهارده سال استهلال کبدی آغاز شد رفته رفته بنا
توانی کشید شبی که صبح رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا قلعه دار دید که
نعش ابوالحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال والد
ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سره مدفون سازند قلعه دار بعد مشاهده این رویا حاضر
حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شما را در خواب گفته اند همین در بیداری
نموده اند آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۱۲
روح پاکش بروضه رضوان خرامید پس حسب وصیت موصوف قلعه دار بدون
اندیشه آنکه مقید انتزاعی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند جنازه اش را بیرون
قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال مدفون ساخت کیفیت
وقوع حادثات بلده حیدرآباد و تابیان عالمگیر پراسته بلده فرخنده نشان بعد آنکه
عالمگیر بادشاه بعد فتح گولکنده رستم دل خان را صوبه داری ممالک تلنگ در
حیدرآباد گذاشته با ابوالحسن روانه بیدر گردید و از آنجا اوایل ماه جمادی الاول
سنه ۱۰۹۸ هجری در سواد گلبرگه شرف نزول فرمود بعد زیارت درگاه حضرت سید
محمد گیسو دراز بنده نواز حسینی قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردید
اواخر ماه مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم جهاد فی فرمود و در سنه ۱۰۹۹ هجری
مطابق سنه ۳۲ جلوس قلعه ادونی مفتوح شد مسعود حبشی عادل شاهی قلعه دار آنجا کلید
قلعه تسلیم نمود [illegible] جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که [illegible]

شده بگوشهٔ عافیت بنشست در سنه ۱۱۰۰ هجری مطابق سنه ۳۳ جلوس وقایع عجیب
نگاشته می شود که در ایام تسخیر بیجاپور و گولکنده طاعون و وبا نوعی شایع شده
بود که هزارها خلایق غریق بحر فنا گردیدند شرح این آنکه دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار
در بغل یا زیر گوش تا هر کس با میران ظاهر میگشت که همین دانهٔ مذکور بعضوی
از اعضای انسان ظاهر گردید با صدمهٔ چشم سرخی و حرارت تپ و تاب همراه
می شد امید زیست آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر مشهور هزارها در راسته و بازارها
جان سپاردند به کمتر کسی کفن و قبر رسیده بود و در لشکر بیجاپور روش بادشاهی
نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانها بند و از مرده دروازه ها مملو ماند و
بلدهٔ مذکور را آنقدر ویران گردیده که از هزار حصه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
عالم سوز از ابتدای بیست و هفت جلوس مطابق سنه ۱۰۹۴ هجری و آخر سی و سه
سال جلوس تا هفت سال ماند بیماران بهبود شده قحط گردیده ملک دکن آنقدر
ویران گردید که تا دوازده کروه صورت آدم و روشنی چراغ نماند عالمگیر
بادشاه جابجا سراغ آبادی کنانیده چون در سال اول و دوم آن به تحصیل زر
شد جمع کامل قرار یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد القصه رستم
دل خان تا مدت بیست و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدرآباد باستقلال
ماند و قلعه گولکنده از حسن قلعه دار عالمگیری برگرفته قبض تصرف خود داشت
و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر بادشاه در همین مدت به تسخیر مرهته
پونه مصروف بود تا اینکه در سنه ۱۱۰۱ هجری سنبها مرهته بسعی مقرب خان و کهی
بالکنده والا اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
ستاره که مسکن و ماوای مرهته بود در تصرف اولیای دولت در آمد اما
بعضی پسران مرهته هنوز بشورش و فساد بودند تا آنکه مرهته از وجود باغیان

بے باک و صاف نگشته بود که خلد مکان عالمگیر بادشاه بمرض اسهال
و ضعف پیری که سن شریف از نود سال هم متجاوز شده بود بمقامات احمد نگر
آخر روز جمعه بست و هشتم شهر ذی قعده ۱۱۱۸ هجری بروضه رضوان خرامیده مراسم
تعزیت بوقوع رسید خلد مکان را در خلد آباد در روضه منوره مصاف خجسته بنیاد
برده مدفون کردند شاهزاده محمد کام بخش که پسر خلیفه خلد مکان در حالت مرض الموت
پدر عالی قدر خود چون بدربار می آمد جمعیت کثیر همراه سواری می آورد لهذا محمد اعظم شاه
که شاهزاده کلان بود شکایت این معنی پیش زیب النسا بیگم همشیره اعیانی خود
نموده شقه نوشت بعبارت اینکه سلطان کام بخش پا از دایره خود بیرون نهاده
است اگرچه باد بی شوخی آن بی ادب کار نیست اما آداب کافی است
که رقعه بمطالعه آن بادشاه رسید بعد مطالعه بر همان شقه جواب بدستخط خاص
نوشتند اگر این همه وسواس در خواص شد محمد کام بخش را جای عزیز
می نمایم بنابر آن او را بصوبه داری بیجاپور روانه فرمود و حکم شد که از حضور
نوبت نواخته روانه شود محمد کام بخش در نزدیک بیجاپور اقامت ورزید بعد
رحلت خلد مکان که این خبر شایع شد سید نیاز خان کلید قلعه بیجاپور را نزد محمد
کام بخش فرستاد خوشتر برآمده بلا دست پیوست بعد انقضای دو ماه که از
بندوبست شهر و اطراف خاطر جمع نمود و امرایان را خطابے مناسب خطابات
خوشدل نموده در بیجاپور بر مسند سلطنت جلوس فرموده و سکه و خطبه خود
رواج داد نقش سکه اینست **بیت**

در دکن زد سکه خورشید جاه ٭ بادشاه کام بخش دین پناه -

بعده هفت و هشت سال سوار فراهم آورده بود بقلعه گلبرگه رسیده او را نیز
مسخر ساخته و سید جعفر را قلعدار نموده بقصد قلعه واگن کهیرا که بعد واقعه

سپه خلد مکان در تصرف پرتاپ نایک بود تا پانزده روز شرط محاربه بجا آورده
قلعه را به محمد کام بخش سپرد و محمد کام بخش بعد بند و بست
آنجا بحیدرآباد رسید رستم دل خان را نظربند نموده قابض و متصرف گردید
ذکر آمدن محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه و قبه سعادت فوربار چون محمد کام بخش
رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدرآباد قابض و متصرف گردید در سنه ۱۱۲۰
نامه اخلاص آمیز محمد معظم شاه که برادر علاتی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
دایره خود بیرون نهاده بجهت حیدرآباد یورش کرد رستم دل خان را که
بند و بست بلده حیدرآباد و قلعه گولکنده وغیره ممالک تلنگ توجه خوب داشته
خیرخواه بادشاهی بود نظربند ساخته اند صلاح دولت خود بیرون هم اگر سکه
و خطبه و کن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرری سال بسال ارسال
حضور نموده باشند اختیار صوبه با اختیار آن برادر سپرده شد بعد از آنکه
فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نپرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان
عداوت جانی در پیش گرفت رستم دل خان در فکر خود شد و از معتقد خان و
احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدرآبادی هم داستان شده
فکر دستگیر نمودن محمد کام بخش در سپه جامع نمودند محمد کام بخش را بر این معنی
اطلاع یافته همگی را اسیر و دستگیر نموده بعذاب عجیب بقتل رسانیده در الی
محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای فیل بسته در تمام شهر تشهیر
گردانیده بکشت و در محل الی مدفون گردانید و گفت این همه یکجا مانده فکر
دستگیر کردن من میکرده باشند و سوای این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
کام بخش بوقوع رسیده اینست که بعضی هواخواهان بدسرشت خاطرنشان
او نمودند که معتبر خان ایلچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از سرهنگ

لشکان سبے باک فراہم کردہ می خوانند که در وقت قابو آسیبی بآن دین
پناه رسانند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکه بدریافت تحقیقات
پرداز و فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیارند تا برای همه مواجب یومیه
و روزانه از سرکار مقرر کرده بدهیم از شهرت این خبر سوای مردمان ایلچی
بعضی دیگر مردم بے بضاعت سهو نویسنده و حافظ قرآن و طالب العلم و ارباب
استحقاق که نزد ایلچی آمد و رفت می داشتند اسم خود را نیز داخل همراهیان ایلچی
نویسانیدند بعد از آن حکم فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید و در وقت شب قریب
هفتاد و پنج نفر فراهم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته ده ده کس را
با مشعل ها در هر محله و بازار برده بقتل رسانند از انجمله که جوانان نوکتخدا بودند
مادر آنها آمده هر چند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند بجای
نرسید از ملا سعید الدین مفتی پسر سید او صاحب گفت که بے تحقیق خون
مسلمانان ریختن باعث ندامت و باز خواست روز جزا است جوابش هیچ
مسموع نشد و سوای اکثر علما و فضلا و اشراف و نجبا ساکنه حیدرآباد از جور و تشدد
او اندیشیده ترک ماندن بلده حیدرآباد کرده همه عیال و اطفال بجاهای دیگر
رفتند چون سلوکش شد بطرف حیدرآباد چوکیهای نشانید تا کسی بے پروانگی
بیرون نرود و ایلچی بهادر شاه به خفت و ذلت مقید داشته در جواب بعبارات
خصومت آمیز نوشته فرستاد چون در جواب نامه مطالعه محمد معظم شاه در ایام
با وصفیکه موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راهی شد چون بکار الفتح
او چین سپید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در عهد خلد مکان صوبه دار
مالوه داشت محمد اعظم شاه او را صوبه دار احمدآباد گجرات ساخته بود بسبب
عدم استطاعت صوبه مذکور نرفته بطرف شمال برهان پور اقامت ورزید

بود بعد از انجا برخواسته راهی احمدآباد گجرات گردیده بود و دولت زمین
بوس یافت بعد از ان بهادرشاه اوایل ماه جمادی الاول سنه ۱۱۲۱ هجری
در سواد برهان پور نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریای تپتی
که زیر قلعه میرود چنان طغیانی نمود که عبور لشکر از انجا تا پانزده روز متعذر
بود فی روپیه پنج پوله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
آب و کمی آورد با وجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته یک
کوچ و یک مقام سفر کرده از راه ملکاپور قطع مسافت نموده اواخر سال الیه
متصل قصبه ناندیر نزول اجلال من اشتهار و در تواریخ خافی خانی نوشته که گویند
سکه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گرو بانند همراه رکاب بهادرشاه
بادشاه همه سکهان پیاده که بعضی از ان یابو سوار بودند در رفاقت بود در قصبه
ناندیر توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناگهانی او دو سه زخم خنجر
زد تا آنکه ناسپرده مرد قاتل او جان بسلامت برده مریدانش در ناندیر مدفون
ساختند این واقعه در اواخر سنه ۱۱۲۱ هجری بوقوع رسید القصه محمد معظم عرف
بهادرشاه قصد ناندیر برخاسته بطی منازل نزدیک حیدرآباد رسید با وجودیکه
فوج کام بخش از سفاکی و غلبه سوداوی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
سوار باو نمانده بود اما نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادرشاه قریب بشت
هزار سوار نیز آمده بود نوزدهم شهر ذیقعده سنه الیه بفاصله سه کروه
حیدرآباد مضرب خیام گردیده بود و بادشاهزاده رفیع الشان جهان پناه را همراه
اول مقرر کرده بود مرخص فرمودند و خانخانان را با دیگر امرای صاحب فوج
ده دوازده هزار سوار مقرر نموده مرخص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند بروانگی یورش از بهادرشاه درخواستند چو التماس به آمد تا دو پهر همین و تیر و
گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام ورزیده ستیزه جنگ
می کرد آخر ذوالفقار خان و خان خانان خود بر توپخانه اش بار زده مقابل
شدند محمد کام بخش مستانه پاے قیام نموده دست بقبضه کمان کرده با وجود
رسیدن سه چهار زخم چنان داد بهادری داد که مقابل بست ذی ہا جمله آور گردید که
تزلزل در تمام لشکر بهادرشاه افتاده نزدیک بود که تزلزل در لشکر بهادرشاه افتد
محمد کام بخش بسیارے را از پا در آورده ترکش خالی کرد تا آنکه از بسیاری
زخم و رفتن خون ضعف برو غالب آمد لشکریان از چهار طرف فیل او را در میان
کرده دستگیر ساختند و پسرش که بالاے فیل رفیق پدر بود بعد برداشتن
پنج چهار زخم گولی بندوق همراه پدر اسیر گردید و محی السنه پسر کلان او دران
معرکه دست و پا بهادرانه می زد تا آنکه فیلبان با خواصی نشین او به پاے زخمها
خورده از پا در آمدند و خود شاهزاده از زخم گولی بندوق و تیرهاے پیهم بیهوش
گشته در حوضه فیل افتاد و فیل هر طرف خروج می گردید تا آنکه بسیر داران
بوجه اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند هیچ کس خیال محی السنه نه نمودند
تاراجیان بالاے فیل بر آمده آنچه یافتند غارت نموده لباسهاے ابریشم
و مستعملات آنچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند فیل از لشکر بر آمده راه
صحرا گرفت مرهته هاے لشکر که براے جستجوے غارتگرے در اطراف لشکر
بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب فیل را گرفته آوردند القصه شادیانه فتح نواختند
آمد محمد کام بخش و یک پسر خورد سال او و محی السنه را نزد خیمه خاص در آورده بار
داشتند بعد انقضاے سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر خورد سال او
ودیعت حیات سپردند نعش هر دو را روانه شاهجهان آباد نموده در ... دفن

همایون بادشاه مدفون گردانیدند و باظهار تعزیت دو سه روز نوبت
موقوف نمودند ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدرآباد
بماند و او به تنبیه پاپڑ مفسد مشغول شده در گلباگ و شاهپور تعاقب پاپڑ
نمودند مفسد آواره گریزان بود روزیکه تنها برای تاڑی خوردن مشغول بود
تاڑی فروشش اوضاع و اطوارش دریافته بدلاور خان خبر کرد دلاور خان
مردمان را فرستاده او را اسیر و دستگیر کرده به بلده حیدرآباد آورده بدن
او را پاره پاره نموده بر دروازه های بلده حیدرآباد آویختند. بیت
دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر * کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
و ماثر الامرا آورده که بعد چندی صوبه داری آنجا با انضمام صوبه داری دکن بنواب
نظام الملک آصفجاه مقرر شده در سال سوم جلوس محمد فرخ سیر
بتغیر نیابت صوبه داری دکن که از سید حسین علیخان باره مقرر و مفوض گشت
به نیابت سید حسین علی خان صوبه داری حیدرآباد و مبارز خان بهادر عمدة الملک
مقرر و مفوض گردید بعد یازده سال نواب مستطاب نظام الملک آصفجاه
از صوبه داری مالوه عزم تسخیر ممالک دکن گردید بعد جنگ و قتل دلاور علیخان
صوبه خاندیس و صوبه خجسته بنیاد و برار وغیره به تسخیر در آورده و بعد از آنکه
قتل سادات باریه باستقلال محمد شاه بوقوع آمد آنجناب بعد رحلت خان
دوران طلب حضور شده بامر وزارت کل بادشاهی سرفرازی یافت
بعد چندی بنظر ناسازی آب و هوا سمت دهلی خلف خود غازی الدین خان
بهادر به نیابت خود بامر وزارت داشته از پیشگاه بادشاهی بمرادآباد و مرخص
شد روز رخصت خلعت با فیل الماس که بادشاه بر سر داشت مرحمت گردید
و لوای نصرت به حیدرآباد افراشته در ماه ذی قعده ششم جلوس سلطان ...

رونق افزای خجسته بنیاد گردید از انجا نامهٔ مشعر بر اخلاص و نصایح به
مبارز خان نوشت چون او با فوج کثیر باراده جدال و قتال راهی بود
با وصف رسیدن نامه نصیحت اسیر مراجعت را عار دانسته مرحله پیما گردید
و با لشکر کثیره که مصاف بالاگهاٹ و برار است رسید تلاقی فریقین
دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پهر روز باقی مانده بست و سیوم محرم
سنه ۱۱۳۷ هجری روز جمعه مبارز خان دست و پائے بهادرانه زده با اسعد
خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوای
اولیای دولت وزید عمل نواب نظام الملک آصف جاه در سنه ۱۱۳۷ هجری
تمام دکن از آب نربده که مابین هند و دکن واقع است تا انتهای صوبه
بیجاپور و حیدرآباد که بدریای شور پیوسته قلمرو هندی تاجداران و ذی
اقتدار بود در قبضه اختیار این سکندر منش ارسطو تدبیر در آمد خواجه محمود
خان و حامد الله خان پسران مبارز خان مرحوم که زخمهای کاری برداشته
بودند نظر بند و مستمند ساختند و خود بدولت و اقبال بسمت حیدرآباد قدم
فیروزمندی نشاندند چون نزدیک شهر رسیدند بملاحظه تاراجی شهر بیرون
بلده فرود آمدند و از روی عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده
به بندوبست ممالک اطراف پرداختند خواجه احمد بن خلف مبارز خان مرحوم
بنا بر حسن سلوکی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیش از تشریف
آوری آنجناب بملاحظه ناموس خود با جمیع پردگیان حرم تمامی اجمال و اثقال
در قلعه گولکنده متحصن گشته بود باتفاق صندل خان خواجه سرای سرکار خود
که از سالها قلعه دار آنجا بود و باستحکام برج و باره کوشیده منتظر وقت نشسته
بود آنجناب از راه دور اندیشی تسخیر آن قلعه دیر کشا را بر وقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنابر استمالت محصورین دلاور خان نصرت جنگ
که برفاقت آنجناب بود و دخترش بحبالهٔ خواجه احمد خان بود بقلعه مذکور فرستا
ده باستمالت محصورین پرداخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز
قدسی ملازمت گردانید قلعه گولکنده بملازمان معتمد سپرده پسران مبارز خان مرحوم
را بنوازش خلعت‌ها و خطاب‌ها سرفراز فرمودند باقیمانده در خور حال مشمول عواطف
و الطاف گشتند و از اول سال که سنه ۱۱۳۷ هجری بود لغایت سنه ۱۲۴۵ هجری است
در تصرف اولاد آصف جاه است و درین ایام میمنت فرجام عالمیان ارب
جهان پناه ظل الله نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر فرخنده
علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن
غفران مآب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت مآب علیه الرحمة
والرضوان به مسند نشینی این ممالک سایه افگن شاهی آصف جاهی و برسای
خرد جهان گشا و عقل عالم افروز ممتاز این عصر است از تاریخ که آنجناب عالمیان مآب
روز جمعه بیستم ماه ذی قعده سنه ۱۲۴۴ هجری بجای والد خود جلوس فرموده اند دولت
آصفیه از سر جوانی گرفت مؤلف دعاگوی طالب علم غواص بحر علوم هیچمدانی امیدوار
شفاعت محمد قادر خان منشی در تاریخ جلوس آنجناب گفته بیت

ناصر الدوله چو بر تخت سکندر آمد ٭ گفت که تاریخ جلوس خورشید ۱۲۴۴

تمت

میر تصدق حسین تحریر نمود سنه ۱۲۴۶